



استقامت در اندیشه های مرجعیت

حضرت آیت الله العظمی

شیخ محمد یعقوبی

موسسه تحقیقاتی و انتشاراتی نور

تحت اشراف شیخ قیس طائی



استقامت در اندیشه های مرجعیت

مؤلف		حضرت آیت الله العظمی شیخ محمد یعقوب	
چاپ			
شمارگان			
شابک			
قیمت			
صفحه آرایی	حسین فلاح		
طراحی جلد	فاطمه هانفی		

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

باسمه تعالی

اندیشه های دینی بر پایه معارف اهل بیت علیهم السلام، پویایی و طراوت خود را در فراز و فرودها و شرایط زمان و مکان حفظ کرده است و برای هر مسئله-ای پاسخ مناسب خود را با توجه قواعد و اصول مسلم با در نظر داشتن کرامت انسان به عنوان خلیفه خداوند متعال روی زمین ارائه می دهد. از همین رهگذر موسسه تحقیقاتی و انتشاراتی نور این وظیفه را بر دوش گرفته که با بازنگری و بازنویسی و پژوهش در اندیشه های مرجعیت عالیقدر حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ محمد یعقوبی دام ظلّه، معارف ناب و اصیل اسلامی یعنی دین انسانیت و محبت و کرامت و استقامت را با سبکی متناسب و قالبی جدید، با توجه به نیازهای طبقات مختلف اجتماعی به ویژه جوانان را فراهم آورد. در پایان از محققین و پژوهشگرانی که در زمینه تحقیق، پژوهش، ترجمه، چاپ و نشر اینگونه کتابها با ما همراهی کردند کمال سپاسگذاری را دارم و امیدوارم خداوند متعال این فعالیت ها را به احسن وجه قبول فرماید.

مسئول موسسه تحقیقاتی و انتشاراتی نور

شیخ قیس الطائی

فهرست مطالب

۹	مقدمه
۱۱	دیباچه
۱۳	معنای استقامت
۱۵	یک قدم تا استقامت
۱۶	راه‌های تحقق استقامت و تداوم در آن
۱۸	چگونگی تحصیل استقامت
۱۹	نکاتی عملی کسب استقامت و ثبات در آن
۲۱	نفس، سرآغاز رویش استقامت
۲۲	چرائی نیاز به ثبات و استقامت
۲۵	راه دست‌یابی به ثبات و استقامت
۲۶	ترك استقامت و آثار آن
۲۷	اثر اول: تصدی مقام امامت از سوی افراد ناشایست
۳۴	اثر دوم: فتح باب اجتهاد در مقابل نص
۳۷	اثر سوم: عدم ترتبیت و تکامل دینی امت اسلامی
۴۲	اثر چهارم: تفرقه و تقسیم امت اسلامی
۴۵	اثر پنجم: جداسازی مطلق و همه بُعدی دین از سیاست
۴۷	نظریه جدائی دین از سیاست
۴۹	اثر ششم: جدایی میان نهاد خلافت و امت
۵۰	اخلاق و منش اهل بیت (ع)
۵۳	اثر هفتم: به تأخیر افتادن تحقق تمدن انسانی

- ۵۷ رهبری دینی و مرجعیت
- ۵۸ شکل اول: مرجعیت فردی
- ۵۸ شکل دوم: مرجعیت اجتماعی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و الصلاة على محمد و آله الطاهرين

مقدمه

با شرافت ترین موضوعی که محققان و نویسندگان در تلاش های جستجویانه خودشان در پی آن هستند موضوعاتی است که در راستای اهداف قرآنی و علوم و مفاهیم بلند آن است. و استقامت در زندگی بر امر الهی یکی از اهداف عالییه ای است برای هر مسلمان تا بتواند در سایه همت خود تلاش مضاعفی داشته باشد تا به این مقام برسد و از نعمت های خداوند بر ما این است که نعمت های خود را بر ما با اتمام و اکمل دین، تمام و کامل کرد که خود راهی است برای رسیدن به استقامت است. خداوند متعال در این باره می فرماید: (و أن هذا صراطي مستقيما فاتبعوه و لا تتبعوا السبل)، و نیز خداوند متعال پیامبر اکرم (ص) و پیروان او را بر استقامت بر امر پروردگار و دوری جستن از طغیان دستور داد: **(فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ)**^۱.

کتاب پیش رو حاوی مطالبی است که از سخنرانی ها و بیانات مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی شیخ محمد یعقوبی (دام ظلّه) اقتباس شده است. سخنرانی های متعددی بنام های: (ماذا خسرت الأمة حينما ولت أمرها من لا يستحق)، (السيدة فاطمة الزهراء (ع)، و تثبیت الأمة علی الصراط المستقیم)، (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا) و

^۱ - هود ۱۱۲.

نیز (وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ)؛ ایشان در بیانات خود امت اسلامی را برای رهایی از دسیسه ها و اهداف شیاطین، و رسیدن به کمال انسانی را، تنها در سایه استقامت بر اوامر و نواهی پروردگار دانسته است. با اینکه سخنرانی ها در مناسبت های گوناگونی ایراد شده اند و معمولاً باید دارای آهنگ و لحن متفاوتی باشند، اما در این کتاب سعی شده است تا خواننده با آهنگ و لحن متفاوت روبرو نشود و تغییر لحن و آهنگ برای او ملال آور نباشد، و همچنین تلاش شد تا لحن خطابی به نوشتاری تبدیل شود. در پایان امیدواریم این اثر مورد قبول خداوند متعال واقع شود و ما را در نشر معارف دین یاری بفرماید.

موسسه نور

بهار ۹۹

دیباچه

تلاوت قرآن به سه شکل ممکن است صورت گیرد؛ برخی قرآن را فقط با زبان تلاوت می‌کنند تا به ثوابهایی که در آیات و روایات ذکر شده نائل شوند؛ برخی دیگر علاوه بر خواندن زبانی، قرآن را با عقل هم تلاوت می‌کنند؛ هدف این نوع تلاوت معمولاً رسیدن به نظریه علمی یا استفاده از آیات جهت استدلال بر يك مطلب است -استدلال اصولیان بر آیه نفر جهت اثبات حجیت خبر واحد یا استدلال نحویان بر برخی قواعد عربی از این نوع تلاوت است-؛ اما تلاوت برخی بجهت تدبر و تأثر درونی است تا اولاً امراض معنوی خود را درمان کنند و ثانیاً به برنامه‌ای جامع، دست یابند تا مسیر تکاملی‌شان را جهت رسیدن به رضای الهی کامل کنند.

هرکس می‌خواهد سعادتمند شود و به آنچه نزد خداست برسد، می‌تواند مسیر رسیدن به آن را، در چند دسته از آیات الهی تلاوت کند: یکی: آیات ابتدایی سوره مؤمنون: **إِذْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ، الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ، وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ، وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ، وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ..** [تا آیه **أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ، الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ**]، دوم: آیاتی که «بندگان رحمان، را توصیف می‌کنند و دسته آخر: آیاتی که متقین را توصیف می‌کنند.

اما در این بحث، تدبر و تأمل خود را، بر آیه‌ای متمرکز کرده‌ایم که در آن، خصائصی عالی و نعمت‌هایی با اهمیت، به تصویر کشیده شده است؛ آیه مبارکه **إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ، نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ**

الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ، نُزُلًا مِّنْ عَفْوِرٍ رَّحِيمٍ]. مفاد ذکر شده، به صورت مختصر در آیه شریفه دیگری هم ذکر شده است: [إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ]. این آیات آموزه‌ای الهی، به نام «استقامت» را به ما آموزش می‌دهد؛ آموزه‌ای که دارای آثاری با اهمیت است و آیه ذکر شده در سوره فصلت به آنها اشاره دارد. [در این آیه اشاره شده که] ملائک، بر آنها [که استقامت بورزند]، فرود خواهند آمد و آنها را به آرامش و اطمینانی درونی بشارت می‌دهند، تا نترسند [خوف نداشته باشند] و اندوهگین [محزون] نباشند؛

برخی فرق «خوف» و «حزن» را در این دانسته‌اند که اولی درباره امور پیش روست و دومی بخاطر تأسف خوردن درباره مسائل گذشته است؛ بنابراین کسانی که مصداق این آیه شریفه شوند از آنچه اتفاق خواهد افتاد ترسی به دل راه نمی‌دهند؛ اتفاقاتی همچون عدم تسلیم در مقابل طواغیت و سنن اجتماعی در دنیا و قبر و سختی‌های قیامت در آخرت؛ همچنین بخاطر امور زودگذر و فانی دنیوی هم دچار حزن نمی‌شوند چراکه می‌دانند از خداوند کریم، در عوض گذشتن از آن امور فانی، به زودی بهشتی بهتر از دنیا و باقی برای همیشه، دریافت خواهند کرد. برخی دیگر، فرق این دو وصف [خوف و حزن] را چنین بیان کرده‌اند: «وصف خوف، دباره عذابی استفاده می‌شود که شخص توقع آن را دارد مانند دخول در جهنم یا محروم شدن از بهشت؛ اما صفت حزن درخصوص نواقص و شروری استفاده می‌شود که ممکن است مؤمنان، در حال حاضر، به آنها گرفتار باشند مانند حزن مؤمن، بخاطر احتمال از دست دادن افعال خیر یا حزن او بخاطر احتمال انجام گناهان». در این صورت، ملائک، مؤمنان را نوید می‌دهند که: از آنچه

می‌ترسید یا بخاطر آن محزون شده‌اید، در امان هستید؛ پس گناهان آنها مورد بخشش قرار گرفته و عذاب از آنها دور گشته است».

معنای استقامت

امیر المؤمنین (ع) پس از تلاوت این آیه شریفه فرمودند: « شما گفتید پروردگار ما "الله" است اکنون بر سر این سخن پایمردی کنید، بر انجام دستورهای کتاب او و در راهی که فرمان داده و در طریق پرستش شایسته او استقامت به خرج دهید، از دایره فرمانش خارج نشوید، در آئین او بدعت مگذارید و هرگز با آن مخالفت نکنید زیرا خارج شوندگان از دستورات الهی در روز قیامت از رحمت خدا دورند.» با توجه به بیان امیر المؤمنین (ع) ذیل آیه شریفه، می‌توان چنین ادعا کرد که «استقامت»، بر مضامین ذیل دلالت خواهد داشت:

۱. ثبات: اولین معنایی که صفت استقامت بر آن دلالت دارد، ثبات و عدم انحراف بر اثر شهوت، ترس، حرص نسبت به موقعیتی خاص یا موقعیتی تشریفاتی و ... است؛ بروز موارد ذکر شده نشانه خارج شدن از صفت استقامت است. در حدیثی از پیامبر (ص) آمده که ایشان، بعد از تلاوت آیه مذکور چنین فرمودند: (مردم شهادتین را می‌گویند اما بسیاری از آنها پس از آن کافر می‌شوند؛ تنها کسانی آن استقامت کرده‌اند)؛ بنابراین نشانه «استقامت» این است که انسان بواسطه گناه یا عدم انجام واجبات، از حق منحرف نگردد و از صراط مستقیم دور نشود. امام صادق (ع) در تفسیر آیه شریفه **[اهدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ]** فرموده است: «یعنی ما را به راهی راهنمایی کن به وادی محبت تو ختم شود، و به بهشت تو برسد، و مانع از آن شود که هواهای

نفسانی خود را پیروی کنیم و نابود شویم یا به نظر خودمان عمل کنیم و هلاک شویم».

۲. تداوم و استمرار بر اطاعت از خدا و انجام اعمال خیر: انسان تنها با قدم گذاشتن در مسیر صحیح به اهدافش نمی‌رسد بلکه باید در آن مسیر بدرستی و با مداومت قدم بردارد. حضرت علی (ع) در معنای **[اهدنا الصراط المستقیم]** می‌فرماید: «یعنی خداوند توفیقاتی را که در گذشته بر ما ارزانی داشتی و به برکت آن تو را اطاعت کردیم، همچنان ادامه ده تا در آینده عمرمان نیز، تو را اطاعت کنیم».

۳. اعتدال؛ نه افراط و نه تفریط: چراکه افراط و تفریط، باعث دوری از مسیر صحیح می‌شود؛ خداوند متعال می‌فرماید: **[فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ]**. طغیان به معنای خروج از حد اعتدال است.

۴. وضوح در ایصال به هدف، بنابراین شبهه، شک، ابهام، تحیر و تردیدی باقی نمی‌ماند؛ همان‌طور که از جمله خصوصیات استقامت در مسیر، همین موارد است تا به طور کامل به هدف نائل شویم و کسانی که در مسیر هستند گمراه نشوند.

۵. اخلاص: استقامت تنها زمانی معنا می‌دهد که برای خدا و در راهی باشد که خداوند به آن امر کرده باشد؛ هدف استقامت اموری همچون شهرت، مال، منصب و عزت نیست؛ خداوند می‌فرماید: **[فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتَ]** نه آن‌طور که تمایل دارید و نه به هر طریق دیگری.

یک قدم تا استقامت

مطلبی که اهل رقابت در هر کاری به آن اعتراف دارد این است که دستیابی به موفقیت و فتح قله، آسانتر از ثبات در موفقیت‌ها است؛ باید اعتراف کرد که ثبات در موفقیت، در عمل بسیار سخت است و تنها به لطف خداوند متعال می‌توان به آن نائل شد؛ بهمین خاطر در آیه محل بحث از مکلفین تنها خواسته شده که تنها قدم اول - استقامت- را بردارند تا در ادامه‌ی مسیر، مستحق لطف الهی شوند و خداوند با لطف بیکرانیش، ملائک را بر آنها نازل کند تا امور اهل استقامت را برعهده بگیرند و آنها را به سویی نیکی‌ها سوق دهند و آنها را بر مسیر مستقیم، ثابت قدم گردانند.

البته نسبت به مؤمنان، مسئله وقتی سخت‌تر می‌شود که می‌بینیم، خداوند متعال علاوه بر آنکه به خود مؤمنان دستور می‌دهد در مسیر مستقیم، استقامت بورزند، امر می‌کند که، دیگران را هم به استقامت دعوت کنیم و دست آنها را هم در این مسیر بگیریم **[فَأَسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ]**؛ صاحب در المنثور با اسنادش از امام حسن (ع) نقل کرده که ایشان فرمودند «هنگامی که آیه **[فَأَسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ]** نازل شد، پیامبر (ص) فرمودند: آستین‌ها را بالا بزنید، آستین‌ها را بالا بزنید؛ و دیگر خندان دیده نشدند». در مجمع البیان هم ذیل این آیه شریفه، از ابن عباس نقل شده که «آیه‌ای شدیدتر و سخت‌تر از این آیه بر پیامبر (ص) نازل نشد! بهمین خاطر وقتی اصحاب به پیامبر (ص) گفتند: چه زود پیر شدید، حضرت فرمودند: سوره هود و واقعه، مرا پیر کرد.»

برخی گفته‌اند، آنچه باعث شده تا این آیه بر پیامبر (ص) گران بیاید آن است که، در این آیه به ایشان امر شده که دست دیگران را هم، در مسیر استقامت بگیرد و به آنها کمک کند؛ چراکه در آیه **فَلذَلِكَ فَادُعْ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ**، باز پیامبر (ص) نسبت به استقامت، مورد امر قرار گرفته است اما جایی از ایشان بیان نشده که آن سوره، ایشان را پیر کرده است.

بنابراین وظایف متعدد و سختی بر دوش پیامبر (ص) قرار داده شده است؛ چراکه ایشان اولاً باید در تمام لحظات عمر شریفشان، در مسیر الهی و صراط مستقیم، استقامت بورزند - که خود این شامل تمامی افعال و اقوال می‌شود و تکلیف سختی است - علاوه بر این، باید آن استقامت در تمام لحظه‌ها، فقط برای خداوند متعال باشد - و این تکلیف از تکلیف اول سخت‌تر است؛ اما مشکل‌ترین امر، این است که به ایشان دستور داده شده که دیگران را هم با تمام اختلافاتی که در خلق و خوی، درجات و اصولی که دارند، مورد دست‌گیری قرار دهند. واضح است که این مسئولیت به تعداد تمامی کسانی که، هدایت و رهبری آنها برعهده پیامبر (ص) است، سخت‌تر خواهد شد؛ علی‌الخصوص امروز که تمامی شرک، کفر، فسق، ظلم و استبداد با تمام افراد و امکانات به میدان آمده‌اند.

راه‌های تحقق استقامت و تداوم در آن

خداوند، به ما یاد داده است تا -در مسیری که مورد رضایتش است و بندگان صالح در آن مسیر حرکت می‌کنند- از او، طلب استقامت کنیم؛ کیفیت این درخواست را هم به ما یاد داده است تا هر روز، حداقل ده مرتبه در نماز بگوییم **[اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ]**؛ خداوند، این راه را به

ما معرفی کرده و مشخصات آن را توصیف کرده است و فرموده است: **[صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ]**؛ آنها که مورد نعمت خداوند قرار گرفته‌اند، چه کسانی هستند؟! خداوند می‌فرماید: **[وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا]** «و کسانی که از خدا و رسول اطاعت کنند، پس آنان همدم انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین هستند که خدا آنها را مورد انعام قرار داده و چه نیکو رفیقانی هستند».

بنابراین استقامت، با اطاعت از خداوند متعال، رسولش و کسانی که او دستور داده که از آنها اطاعت کنیم - یعنی ائمه (ع) - و نوابان حقیقی آنها، محقق می‌شود؛ بنابراین تبعیت از رهبران حقیقی دین، ضامن تداوم استقامت، در صراط مستقیم است. در مجمع البیان نقل شده که از امام رضا (ع) پرسیدند: «استقامت چیست؟ آن حضرت فرمودند: بخدا، استقامت همان است که شما در آن قرار دارید»؛ در تفسیر قمی هم آیه **[إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا]**، به استقامت بر ولایت امیر المؤمنین (ع) تفسیر شده است؛ صاحب کافی هم از محمد بن مسلم نقل کرده: «از امام صادق (ع) درباره آیه **[إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا]**، سؤال کردم، ایشان فرمودند: استقامت بر امامت هر کدام از ائمه بعد از دیگری **[تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ..]** معانی الاخبار هم تفسیر آیه **[أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ]** را از امام صادق (ع) چنین نقل کرده است «صراط مستقیم، راه شناخت خداوند است؛ دو صراط مستقیم وجود دارد، یکی در دنیا و دیگری در آخرت؛ صراطی که در دنیاست همان امامی است که اطاعتش واجب است؛ هرکس او را بشناسد و به راهنمایی‌های او عمل کند، از صراطی که پل عبور از روی جهنم است، گذر

می‌کند؛ و هر کس که او را در دنیا نشناسد، پاهایش بر روی پل آخرت می‌لغزد و در جهنم سقوط می‌کند».

اگر انسان در مسیر اطاعت از خدا و رسولش و ائمه (ع)، استقامت بورزد، در دنیا هم متنعم خواهد شد تا چه رسد به آخرتی که احادیث آن بیان شد. خداوند می‌فرماید: **[وَأَلِّوْاْ سِتْقَامًا عَلٰی الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِيَنَّهُمْ مَّاءً غَدَقًا]**؛ مرحوم کافی با اسنادش، از امام باقر (ع)، تفسیر این آیه شریفه را چنین نقل کرده است: **(وَأَلِّوْاْ سِتْقَامًا عَلٰی الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِيَنَّهُمْ مَّاءً غَدَقًا)**، یعنی اگر مؤمنین بر ولایت علی (ع) و جانشینان او استوار شوند و از آنها در امر و نهیشان اعت کنند، آب به آنها می‌نوشانیم». امام (ع) می‌فرماید: به آنها ایمان می‌نوشانیم؛ پس صراط مستقیم، ایمان به ولایت علی (ع) و اوصیای ایشان است.

چگونگی تحصیل استقامت

تحقق استقامت - که هر روز در نماز از خداوند خواسته می‌شود و همین نشان از اهمیت آن دارد- و تداوم آن، منوط به اموری است

۱. عزم و اراده صادق، شجاعت در تصمیم‌گیری و انجام اقدامات لازم.

۲. مطالعه فراگیر، درایت و شناخت روایات معصومین (ع) و آثار علمای صالح؛ چراکه قبل از هر عملی انسان باید شناخت پیدا کند. البته بعد از عمل هم معرفتی جدید برای انسان حاصل می‌شود

۳. توجه به آنچه باعث انحراف از استقامت در صراط مستقیم می‌شود، تا در آنها گرفتار نشود؛ موجبات

این انحراف اموری مختلفی است همچون: تبعیت از شهوات، اعتماد به دنیا و زیبایی‌های پوچ و باطل آن، اضطراب و ترس از دست دادن امور دنیوی، و برخی عوامل انحراف انسان، در دست خود او نیست؛ اما می‌توان با از بین بردن زمینه‌های انحراف، مانع آن شد. برخی عوامل انحراف اموری است همچون جهل، فراموشی، غفلت، سهل انگاری و ... ؛ گاهی انحراف انسان از پایداری در صراط مستقیم، عمدی نیست، بلکه بخاطر جهل یا غفلتی است که مرتکب شده است و همین باعث می‌شود که، خوبی‌های بسیاری را از دست بدهد؛ بهمین خاطر مؤمنین هر روز حداقل ده مرتبه در نماز از خداوند طلب می‌کنند تا علاوه بر ورود به صراط مستقیم، با حمایت و لطف او در این مسیر ثبات قدم هم داشته باشند و از هر نوع انحرافی در ورود به این راه یا در استقامت در آن، مصون باشند؛ چراکه در هر لحظه ممکن است خطا، انحراف یا اغوایی ایجاد شود مگر آنکه خداوند متعال به لطفش از ما دستگیری کند.

نکاتی عملی کسب استقامت و ثبات در آن

در آیات الهی و روایات مأثوره، نکاتی عملی و برنامه‌ای کامل، جهت تحصیل استقامت و پایداری بر آن وجود دارد؛ اگر در آیات بعد از **[فَأَسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتَ]** دقت کنیم، می‌یابیم که آن آیات، نکاتی مهم و اساسی برای تدوین این برنامه ارائه می‌دهند. برخی از آن نکات مهم اموری است همچون: عدم اعتماد به ظالمین و مراقبت نسبت به نماز اول وقت و صبر؛ خداوند متعال می‌فرماید: **[وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ، وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَرِزْقًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ، وَاصْبِرْ فَإِنَّ**

الله لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ] «و بر ظالمان تکیه ننمایید، که موجب می‌شود آتش شما را فرا گیرد؛ و در آن حال، هیچ ولی و سرپرستی جز خدا نخواهید داشت؛ و یاری نمی‌شوید! در دو طرف روز، و اوایل شب، نماز را برپا دار؛ چرا که حسنات، سیئات (و آثار آنها را) از بین می‌برند؛ این تذکری است برای کسانی که اهل تذکرنند! و شکیبایی کن، که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهد کرد!»

۱. «تقوی»: تقوی از جمله اموری است که باعث ثبات بر استقامت می‌شود. امیر المؤمنین (ع) می‌فرماید: «جز این نیست که من نفس (سرکش) خود را با تقوا ریاضت می‌دهم و رام می‌سازم تا در آن روز ترسناک عظیم، با امنیت وارد (صحنه قیامت) شود و در کنار لغزشگاه‌ها ثابت قدم باشد»

۲. اجتناب از محارم الهی؛ منقول است که از امام صادق (ع) درباره عوامل تثبیت ایمان بندگان سؤال شد، آن حضرت فرمودند «آنچه باعث تثبیت ایمان بندگان می‌شود اجتناب از گناهان است و آنچه باعث زوال ایمان بندگان می‌گردد، طمع است»

۳. عمل صالح: ایمان مؤمن، تنها با عمل صالح مستقر می‌گردد و بارور می‌شود؛ امام صادق (ع) فرموده است «ایمان تثبیت پیدا نمی‌کند مگر با عمل»؛ و امام باقر (ع) فرموده است: «رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - از کنار مردی گذر می‌کردند که رد باغش مشغول کاشتن درختی بود، حضرت ایستاد و به او فرمود: آیا درختی به تو معرفی کنم که ریشه اش استوارتر باشد و زودتر برسد و میوه های پاکتر و با دوامتر بدهد؟ عرض کرد: راهنمای کن مرا ای رسول خدا! فرمود: هرگاه وارد صبح و شام شدی ، بگو: سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله و اکبر، که اگر این

را بگویی برای تو در برابر هر یک تسبیح ، از هر میوه ای ده درخت در بهشت خواهد بود و این اذکار یکی از مصادیق باقیات صالحات است.»

۴. زهد: از امام علی(ع) نقل شده « هر که دل از دنیا برگردد، و از ذلتش نترسد، و به عزتش دل نبندد خداوند بدون واسطه مخلوقی هدایتش فرماید؛ درس ناخوانده عالمش سازد، حکمت را (چون چشمه) در سینه اش جای دهد و (سیل آسا) بر زبانش جاری کند.» و در حدیث دیگری آمده: «هر کس حسین(ع) را در مرقدش زیارت کند، خداوند او را بر صراط ثابت می کند در روزی که قدم ها بر صراط لرزان است.»

نفس، سرآغاز رویش استقامت

ثبات در ایمان و استقامت، لطیفی است از ناحیه خداوند، که به هر کسی بخواهد، اعطا می کند: **[وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كَدَّتْ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا]** «و اگر ما تو را ثابت قدم نمی گردانیدیم نزدیک بود که به آن مشرکان اندک تمایل و اعتمادی پیدا کنی»، **[قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ]** «بگو، روح القدس آن را از جانب پروردگارت بحق نازل کرده، تا افراد باایمان را ثابت قدم گرداند؛ و هدایت و بشارتی است برای عموم مسلمانان!»، **[وَلِيُزَيِّنَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ]** «و دل های شما را محکم و استوار گرداند و گامهای شما را استوار بدارد»، **[كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ]** «این بخاطر آن است که قلب تو را بوسیله آن محکم داریم.»

با این حال، شروع و جریان استقامت، از درون نفس مطمئنه ای است که ایمان و محبت به خداوند داشته باشد؛

کسانی که خداوند در کتابش آنها را یاد کرده و در وصف آنها فرموده است: آنها افعال خیر را اقامه می‌کنند تا از هواهای نفسانی خارج شوند و اوامر الهی را اطاعت کرده، بر آن مدامت داشته باشند [وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضَعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلَّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ] «و مثل کسانی که اموال خویش را برای طلب رضای خدا از روی یقین و اعتقاد انفاق می‌کنند، مثل بوستانی است بر تپه‌ای، که بارانی تند، بر آن بارد و دو چندان میوه دهد، و اگر نه بارانی تند که نرم بارانی بر آن بارد. خدا به کارهای شما بیناست».

اگر عبد با معبود صادق باشد و برای کسب ثبات در استقامت، به دعا و عمل صالح متوسل شود و تمام تلاشش را انجام دهد، خداوند متعال هم او را بر صراط مستقیم، ثابت قدم می‌کند و از لغزش‌های احتمالی، مصون می‌دارد و در دنیا و آخرت سعادت می‌گرداند: [يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ] «خدا مؤمنان را به سبب اعتقاد استوارشان در دنیا و آخرت پایدار می‌دارد. و ظالمان را گمراه می‌سازد و هر چه خواهد همان می‌کند»؛ منقول است که امام صادق(ع) در تفسیر آیه فرمودند: «همانا شیطان برای گمراه کردن دوستان ما به هنگام مرگشان، از چپ و راست به آنان نزدیک می‌شود. پس خداوند - عزوجل - از گمراهی او مانع می‌شود».

چرائی نیاز به ثبات و استقامت

مسئله ثبات و تثبیت در استقامت، از مسائلی است که قرآن کریم، توجه ویژه‌ای به اصلاح و چاره جویی آن دارد؛

چرا که ممکن است انسان در دنیا با لغزشگاهها و امتحان‌های مختلفی، روبرو شود؛ و تنها چیزی که باعث نجات اوست، این است که اولاً از خداوند بخواهد، در صراط مستقیم ثبات قدم داشته باشد و ثانیاً در عمل هم، سعی در تحصیل آن داشته باشد. از این رو، خداوند کلام مؤمنین را، در مواجهه با شیطان، نفس و دشمنان، چنین نقل می‌کند: **«رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَبَّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»** [وگداین من نبی قاتل معه ربیون کثیر فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ، وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَتَبَّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ] .

یکی از صفات بارز پیامبر(ص) ثبات قدم در مواجهه با لغزشگاه‌ها بوده است. امیر المؤمنین در دعای صباح درباره این صفت پیامبر(ص) می‌فرماید: **«وَالثَّابِتِ الْقَدَمِ عَلَي زَحَالِيفِهَا فِي الزَّمَنِ الْأَوَّلِ»** «و آن ثابت قدم در لغزشگاه‌های دوران پیش از بعثت». ثبات قدم پیامبر در طول حیاتشان همواره نمایان بود چراکه هرگز با کافران خوشرویی و چرب زبانی نکردند، در مقابل آنها سست نشدند و کوتاهی نکردند؛ تاریخ شواهد بسیاری بر ثبات قدم پیامبر(ص) ذکر کرده است.

همین رفتار پیامبر(ص) مورد تبعیت و تأسی اهل بیت ایشان، و تابعین صالح آنها قرار گرفته است. سیره آنها همواره و تا آخرین لحظه عمر، بر ثبات قدم، تداوم بر آن، صبر در بلاها و توصیه به شکیبایی، جریان داشته است. در این سیره «نشستن»، جایی ندارد بطوری که پیامبر(ص) فرمودند: «اگر قیامت فرا رسد و در دست یکی از شما نهالی باشد، چنانچه بتواند برنخیزد تا آن را بکارد، باید آن را بکارد».

احتیاج به تثبیت و استقامت در این زمان بخاطر گسترش شبهات، انتشار مطالب گمراه کننده، فساد، اتحاد دشمنان، و تشطط مؤمنین، از هر زمان دیگری بیشتر احساس می‌شود؛ و رستگاری و عاقبت به خیري تنها با ثبات و استقامت، محقق خواهد شد. نقل شده که امام زین العابدین(ع) فرمودند: «هر که در دوران غیبت قائم ما، بر ولایت ما ثابت قدم باشد، خداوند پاداش هزار شهید مانند شهدای بدر و احد را به او عطا می‌فرماید؛» و از پیامبر(ص) نقل شده: «قسم به خدایی که مرا بشیر و نذیر مبعوث فرمود، کسانی که در دوران غیبتش بر اعتقاد به او ثابت باشند، از گوگرد سرخ کمیاب‌تر هستند».

کسب استقامت در امور، تنها با لطف خاص خداوند و عمل مجدانه امکان پذیر است؛ از امام صادق(ع) نقل شده «خداوند اگر بخواهد تو را ثابت قدم گرداند، شیطان را بر خود راه مده؛» در روایت دیگری از آن حضرت آمده « به زودی گرفتار شبهه شده و بدون امام(حاضر) می‌مانید و در آن زمان نجات نمی‌یابد مگر کسی که دعای غریق را بخواند. گفتم دعای غریق چگونه است؟ فرمود بگوید: «**يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانَ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ**». یکی از دعاهای وارده در قرآن هم **[رَبَّنَا لَا تُرِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا]** می‌باشد؛ در مجمع البیان چنین آمده «گفته شده زمانی که آیه **[وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ]** نازل شد، پیامبر(ص) دعا کردند: **(اللهم لا تكلني إلى نفسي طرفة عين أبداً)**».

بنابراین، تا در لحظات ابتلا و امتحان‌هایی که قدم‌ها - بخاطر تبعیت از هواهای نفسانی، اعتماد به دنیا، دوری از امامان هدایت کننده-، لرزان می‌شود، به ثبات در ایمان و استقامت در بلاها و امتحان‌ها نرسیده باشیم، نباید به ایمانی که داریم و افعالی که در ظاهر انجام می‌دهیم، اعتماد کنیم.

راه دستیابی به ثبات و استقامت

حضرت زهرا(س)، راه تثبیت ایمان در قلوب، بطوریکه عمل صالح را هم بدنال داشته باشد را در چند امر دانسته است: اول: تبعیت از امیر المؤمنین(ع)، دوم: حرکت براساس روش ایشان و سوم: تمسک به ولایت او؛ از پیامبر(ص) روایت شده: **«مَا تَبَّتْ اللَّهُ حَبَّ عَلِيٍّ فِي قَلْبِ مُؤْمِنٍ فَرَلَّتْ بِهِ قَدَمٌ إِلَّا تَبَّتْ اللَّهُ قَدَمًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الصِّرَاطِ»**^۱ «هر گاه خداوند حب علی را در دل مومنی استوار سازد و با این حال قدمش بلغزد، در روز قیامت قدمش را بر صراط استوار نگه دارد».

همچنین از ایشان نقل شده که فرمودند: «ثابت‌ترین شما بر صراط کسی است کهف محبتش نسبت به اهل بیت من بیشتر باشد». از امام باقر و امام صادق(ع) هم نقل شده که مراد از آیه **«وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيثًا»** این است که اگر آنها به آنچه درخصوص علی سفارش شده بودند عمل می‌کردند برایشان بهتر بود»^۲.

ما از سوی خداوند متعال امر به ثبات و تلاش مجدانه جهت تداوم آن شده‌ایم؛ همچنین از ما خواسته شده که شرایط آن را هم -با اطاعت از اوامر خدا و رسولش و همچنین با صبر و ترك نزاع و اختلافاتی که موجب شکست و از بین رفتن اعمال صالح می‌شود-، تحصیل کنیم: **«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِتْنَةً فَاتَّبِعُوا وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ، وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»** **«وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيثًا»** «ای کسانی که ایمان

^۱- میزان الحکمة، ج ۱، ص ۱۳۶.

^۲- تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۲۶۶.

آورده‌اید! هرگاه با گروهی (از دشمن) روبرو شدید، ثابت‌قدم باشید و خدا را بسیار یاد کنید تا شما رستگار شوید. و از خداوند و فرستاده‌اش اطاعت کنید و با یکدیگر نزاع نکنید، که سست می‌شوید و مهابت و قوتتان از بین می‌رود، و صبر کنید، همانا خداوند با صابران است».

ترك استقامت و آثار آن

پس از آنکه در سقیفه ابوبکر به عنوان جانشین پیامبر(ص) منصوب شد- شرح آن حوادث در کتب روایی و تاریخی، آمده است-، حضرت زهرا(س) به مسجد پدرشان رفتند و خطبه‌ای ایراد فرمودند؛ حضرت در آن خطبه، مردم را دعوت کردند تا به «رکن شدید ثابت» یعنی امیر المؤمنین(ع)، پناه بیاورند و از مخالفت با آن حضرت برحذر باشند و فرمودند: «وای بر آنان! چگونه خلافت و پیشوایی را از بنیان‌های استوار رسالت، پایه‌های نبوت و هدایت، محل نزول جبرئیل امین و دانای آگاه به امور دنیا و دین، دور ساختند. بی شک که این زیانی آشکار است» **«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»** «اگر مردم قریه‌ها ایمان آورده و پرهیزگاری پیشه کرده بودند برکات آسمان و زمین را به رویشان می‌گشودیم، ولی پیامبران را به دروغگویی نسبت دادند. ما نیز به کیفر کردارشان مؤاخذه‌شان کردیم»؛ آن حضرت مردم را از عاقبت کاری که کرده بودند برحذر داشت و بیم داد با عملی که مرتکب شده‌اند، جریانی فاسد را تأسیس کرده‌اند و فتنه‌ای بزرگ را رقم زده‌اند که آتش آن دامن تمام نسل‌های بعد را هم خواهد گرفت: «به جان خودم سوگند! نطفه‌ی فساد بسته شد؛ اندکی مهلت دهید تا این بذر شوم به ثمر بنشیند و

نتایج فسادش آشکار شود. آنگاه به جای شیر، قدحی پر از خون تازه و زهر کشنده بدوشید. «و این جاست که باطل پیشگان زیان می کنند» و فرجام آنچه را پیشینیان پایه نهادند آیندگان درمی یابند.»

اما با عدم اطاعت عده‌ای از اوامر خدا و وصایای پیامبر(ص) و همچنین با عدم توجه به نصایای دلسوزانه حضرت زهرا(س)، نسبت به پایداری و استقامت در تبعیت از حضرت علی (ع) و عدم انحراف از صراط مستقیم، متأسفانه نتایجی به وجود آمد که تأثیر آن تا زمان ما ادامه دارد. برخی از آن نتایج عبارتند از:

اثر اول: تصدی مقام امامت از سوی افراد ناشایست

روشن است که مبلغ و موسس هر رسالت و به تعبیر امروزی هر ایدئولوژی ای می بایست خود به صورت کامل و از لحاظ علمی و اجرای رسالت خود، اشراف و احاطه کامل داشته باشد. و البته این احاطه باید به گونه ای باشد که هدایت بخش منش، رفتار، افکار و روابط وی باشد.

با این حال بررسی‌های تاریخی و شواهد قطعی بیانگر آن است که متصدیان مقام خلافت پس از رسول خدا (ص) از چنین ویژگی‌هایی برخوردار نبوده اند. بلکه خود انسان های عادی همچون دیگر افراد جامعه بوده اند که اتفاقاً بسیاری از دیگر افراد جامعه نسبت به آن ها تعالیم دینی را بهتر فرا گرفته و در زندگی خویش جاری کرده اند. غاصبان خلافت در دوره حیات پیامبر اکرم (ص) و تا پایان زندگی مبارکشان بارها متعرض ایشان شده و نسبت به فرامین و دستورات ایشان از خود تمرد نشان داده اند.

سریچی از همراهی ارتش أسامه^۱ و مخالفت با درخواست نبی اکرم (ص) در خصوص نوشتن وصیت در روز پنج شنبه از این جمله است.

آنان اشخاصی بودند که جاهلیت در اعماق جان و وجودشان ریشه دوانیده بود. چه آن که بخش اعظم حیات خویش را در دوره جاهلیت سپری کرده و لذا عدم شایستگی، جهالت و لغزش های مکرر از جمله شاخصه های اصلی رفتاری ایشان به شمار می آمد. امیرمومنان علی (ع) در خطبه معروف «شقشقیه» رهبر منحرف ایشان را این گونه معرفی می نماید:

«فَيَا عَجَبًا، بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِآخِرِ بَعْدَ وَقَاتِهِ - لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا ضَرَعِيهَا - فَصِيرَهَا فِي حَوْزَةِ خَشْنَاءَ، يَغْلُظُ كَلِمَهَا - أَي تَجْرَحُ جِرْحًا عَظِيمًا -، وَ يَخْشَنُ مَسَهَا، وَ يَكْثُرُ الْعَثَارُ فِيهَا وَ الْاِعْتِدَارُ مِنْهَا، فَصَاحِبَهَا كِرَاكِبِ الصَّعْبَةِ، إِنَّ أَسْنَقَ لَهَا خَرَمَ، وَ إِنَّ أَسْلَسَ لَهَا تَفْحَمَ، فَمَنِي النَّاسَ - لَعَمْرُ اللَّهِ - يَخْبِطُ وَ شَمَّاسَ - وَ هُوَ إِبَاءُ الْفَرَسِ عَنِ رُكُوبِ ظَهْرِهِ -، وَ تَلَوْنِ وَ اِعْتِرَاضِ - أَي سِيرِ غَيْرِ مُسْتَقِيمٍ -»^۲

شگفتا! اولی با اینکه در زمان حیاتش می خواست حکومت را واگذارد، ولی برای بعد خود عقد خلافت را جهت دیگری بست. چه سخت هر کدام به یکی از دو پستان حکومت چسبیدند! حکومت را به فضایی خشن کشانیده، و به کسی رسید که کلامش درشت، و همراهی با او دشوار، و لغزشهای فراوان، و معذرت خواهیش زیاد بود. بودن با حکومت او کسی را می ماند که بر شتر چموش سوار است، که اگر مهارش را بکشد بینی اش زخم شود، و اگر رهایش کند خود و راکب را به هلاکت اندازد! به خدا قسم امت در

^۱- ابن هشام، السيرة النبوية، ج ۴، أمر الرسول بإيفاد بعث أسامة.

^۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، شرح خطبه شققشقیه.

زمان او دچار اشتباه و نا آرامی، و تلون مزاج و انحراف از راه خدا شدند.

برجسته ترین ویژگی ایشان را می بایست جهل ایشان به احکام الهی عنوان کرد که از جمله اساسی ترین شرایط رهبری و زعامت شرعی به شمار می آید. به عنوان مثال خلیفه دوم به جهل خود این گونه اعتراف کرده و می گوید: «کل الناس أفقہ من عمر حتی ربات الحجال»^۱ همه مردم حتی زن های پشت پرده به احکام شرع از عمر داناتراند. این اعتراف تلخ و از روی اجبار آن گاه بر زبان خلیفه جاری شد که از تعیین مهریه از میزانی معین منع نموده و زنی از پشت پرده پاسخ وی را این گونه داد که آیا این کلام خداوند متعال را نشنیده ای که فرموده است: «وَ آتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قَنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا»^۲ اگر خواستید زنی به جای دیگر بگیرید و او را قنطاری مال داده اید، نباید چیزی از او باز ستانید آیا به زنان تهمت می زنید تا مهرشان را باز پس گیرید، این گناهی آشکار است.

بررسی تاریخی نشانگر آن است که بسیاری از مسائل - حتی ابتدایی و عادی - که به طور مکرر در زمان حیات رسول خدا مبتلا به بوده و همگان نسبت به آن آگاهی داشته اند (مانند نماز میت) خلفاء نسبت به آن جهل داشته اند. خلیفه دوم در پاسخ به چرایی استفاده علمی اندک از محضر رسول خدا (ص) می گوید: «فعالیت های تجاری و بازرگانی مانع از آن شده بود»^۳.

همچنین شواهد حاکی از آن است که آن ها حتی نسبت به اصل پیامبری و عصمت نبی خدا (ص) نیز

^۱ - علامه امینی، الغدير، ج ۱، ص ۱۸۲ و ج ۶ ص ۱۸۲.

^۲ - نساء: ۲۰.

^۳ - مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری، صحیح مسلم، با شرح النووی، جزء ۱۴، ص ۱۳۴. (ألهانا الصُّقُّ بالأسواق)

تشکیک می کردند و مستقیماً حضرت را این گونه خطاب می کردند که « أَنْتَ الَّذِي تَزْعَمُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ » تو همان کسی هستی که گمان می کنی رسول خدایی. یا در پاسخ به درخواست کاغذ برای نگارش وصیت نامه از سوی حضرت (ص) پاسخ می دادند که: «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرُ»^۱ این مرد [رسول خدا] هذیان می گوید.

در مقابل این جریان، علی بن ابی طالب بود که رسول خدا به شخصه و به طور خاص وی را برای تصدی این منصب الهی یعنی زعامت جامعه دینی مهیا کرده بود. علی (ع) خود در خصوص تربیت دینی و الهی پیامبر درباره وی می گوید:

« وَ قَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ، وَ الْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ، وَضَعْنِي فِي حَجْرِهِ وَ أَنَا وَلَدٌ، يُضْمِنِي إِلَى صَدْرِهِ، وَ يَكْنُفُنِي فِي فِرَاشِهِ، وَ يَمْسِنِي جَسَدَهُ، وَ يَشْمِنِي عَرْفَهُ وَ كَانَ يَمْضِغُ الشَّيْءَ ثُمَّ يَلْقَمُنِيهِ، وَ مَا وَجَدَ لِي كَذِبَةً فِي قَوْلٍ، وَ لَا خَطْلَةً فِي فِعْلٍ... وَ لَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ أَتْبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرُ أُمِّهِ، يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ عِلْمًا مِنْ أَخْلَاقِهِ، وَ يَأْمُرُنِي بِالِاقْتِدَاءِ بِهِ وَ لَقَدْ كَانَ يَجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحَرَاءٍ، فَأَرَاهُ وَ لَا يَرَاهُ غَيْرِي وَ لَمْ يَجْمَعْ بَيْتَ وَاحِدٍ يَوْمئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ وَ خَدِيجَةَ وَ أَنَا تَالِثُهُمَا، أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَ الرِّسَالَةَ، وَ أَشْمُ رِيحَ النَّبُوَّةِ، وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّهُ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا هَذِهِ الرَّئِئَةُ؟ فَقَالَ: هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ أَبَسَ مِنْ عِبَادَتِهِ، إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ، وَ تَرَى مَا أَرَى، إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيِّ، وَ لَكِنَّكَ وَزِيرٌ، وَ إِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ »^۲

مرا نسبت به رسول خدا (ص) به خاطر خویشی نزدیک و منزلت مخصوص می دانید، وقتی کودک بودم مرا در

^۱ - محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۳، سال یازدهم. و هاشم معروف الحسینی، سیرة الأئمة الاثني عشر، ج ۱، مع النبي في ساعة الوداع.

^۲ - شیخ محمد عبده، شرح نهج البلاغة، ج ۲، ص ۱۵۷.

دامن می نشاند، در آغوشش می فشرد، در فرازش جای می داد، تنش را به تنم می سایید، و بوی خوشش را به من می بویانید، غذا را جویده در دهانم قرار می داد. هرگز دروغی در گفتار، و اشتباهی در عمل از من ندید. من همانند طفلی که به دنبال مادرش می رود دنبال او می رفتم، هر روز برای من از اخلاق پاک خود نشانه ای برپا می کرد، و مرا به پیروی از آن فرمان می داد. هر سال در حراء مجاورت می نمود، تنها من او را می دیدم و غیر من کسی وی را مشاهده نمی کرد. آن زمان در خانه ای جز خانه ای که رسول حق (ص) و خدیجه در آن بودند اسلام وارد نشده بود و من سومی آنان بودم. نور وحی و رسالت را می دیدم، و بوی نبوت را استشمام می کردم. به هنگام نزول وحی بر ایشان (ص) صدای ناله ای را شنیدم، عرضه داشتم: یا رسول الله، این صدای ناله چیست؟ فرمود: این ناله شیطان است که از پرستش شدن یأس و نا امید شده است؛ تو آنچه را می شنوم می شنوی، و آنچه را می بینم می بینی، جز اینکه پیامبر نیستی، ولی وزیر من و بر طریق خیر هستی.

تا بدانجا که ایشان در نهایت همین خطبه و با لحاظ مناقب خود و روش تربیتی نبوی خویش و با مقایسه میان خود و غاصبان خلافت می فرماید: «فَمَنْ ذَا أَحَقُّ بِهِ مِنِّي حَيًّا وَ مَيِّتًا؟»^۱ چه کسی از من نسبت به (جانشینی) رسول الله - چه در هنگام حیات او و چه در هنگام مرگ - سزاوارتر است.

برنامه و طرح آماده سازی جانشین از سوی رسول خدا این گونه صورت گرفت. حال آن که رقیبان حضرت (ع) حتی به اندازه سر سوزنی از این تربیت الهی بهره ای نبرده بودند.

^۱ - شیخ محمد عبده، شرح نهج البلاغه، ج ۲، صص ۱۷۱-۱۷۲.

با توجه به مقایسه صورت گرفته در فوق، تصدی مقام خلافت از سوی جریان یادشده و افراد ناشایست، نتایج و پیامدهای خطرناک علمی و نظری خاصی را در پی داشته است که به آن ها اشاره ای گذرا می شود:

اول: تحریف چهره واقعی اسلام

از آن جا که بسیاری از امت ها و ملت ها پس از حیات مبارک رسول خدا (ص) به دین مبین اسلام گرویدند، زعامت خلفاء بر جامعه اسلامی موجب تحریف چهره واقعی اسلام و ارائه نسخه ای تحریف شده از این دیانت آسمانی به ایشان گردید. چرا که این عده، دین را نه از منبع اصلی آن که از کلام و سیره صحابه ای دریافت کرده بودند که خود از شایستگی کامل برای نمایندگی چهره اصیل و کامل اسلام برخوردار نبودند. از این رو مسلمانان جدید، تصویری جز آن چه توسط دستگاه خلافت و مبلغان آن ارائه گردیده بود، در اختیار نداشته و لذا آن را به عنوان اسلام حقیقی پذیرفتند. به طور طبیعی گذشت زمان و فاصله گرفتن از سده های نخست طلوع اسلام به تدریج بر ناخالص تر شدن و ناقص تر شدن این تصویر کمک نموده و به وضع امروزی درآمده که بسیاری از اقوام و ملت ها از اسلام چیزی جز نام اسلام و برخی از شعائر شکلی چیزی نمی دانند.

دوم: جرأت یافتن دشمنان اسلام و به ویژه یهودیان

از دیگر تبعات و آثار مخرب زعامت جریان غصب خلافت، جرأت یافتن دشمنان اسلام و به طور خاص یهودیان علیه اسلام است. این دشمنان که در دوره حیات رسول خدا (ص) و به واسطه عدم وجود رخنه گاه های نفوذ، توان

هیچ گونه عرض اندام و اظهار وجودی نداشتند در دوره پس از ارتحال حضرت، و به دلیل تصدی مقام زعامت توسط افراد غیر شایسته، این فرصت را یافتند تا از طریق غلبه علمی بر خلفاء و در مخمصه قرار دادن ایشان و تکرار تجارب شکست آمیز ایشان، اعتماد و ایمان مسلمانان نسبت به دین اسلام را سست کرده و به مرور موجب دست کشیدن ایشان از دین شان گردند.

حملات سخت اعتقادی مشتمل بر پرسش های سخت و گوناگون از خلفاء که موجب گیر افتادن و عجز آن ها و در نتیجه متزلزل شدن اعتماد مردم و پیدایش احساس شکست در آنها می گردید، با توجه به چنین رویکردی از سوی دشمنان اسلام در دوره پس از رسول خدا (ص) قابل تفسیر است. همچنین اعترافات مکرر خلفاء مبنی بر انحصار پاسخ ها و مشکل گشایی علمی در علی (ع) که همواره در کمین دشمنان نشست و به همه پرسش ها و شبهات ایشان پاسخ داده و مکر و حيله آنان را به خودشان باز می گردانید، موید عجز و جهل آن ها در مقابل دشمنان اسلام است.^۱

سوم: چشم طمع مقام پرستان و جاه طلبان به منصب خلافت

از دیگر تبعات ویرانگر غصب خلافت می توان به باز شدن باب طمع و آز نسب به مقام شریف خلافت و جانشینی رسول خدا (ص) از سوی مقام پرستان، جاه طلبان و هوا پرستان فاسق و فاجر اشاره کرد که دیگر حتی ظاهر مساله را رعایت نکرده و بدون احساس نیاز به بیعت از روش هایی همچون زور و غلبه برای تصدی مقام خلافت بهره می جستند. ماجرای انتصاب فردی فاسق و فاجر

^۱ - علامه امینی، الغدير، مجلد هفتم، صص ۱۷۷-۱۷۹.

همچون یزید بن معاویه به مقام خلافت و تقدیس وی از سوی بسیاری از علمای عامه و معرفی وی به عنوان ولی امر بهترین مدعای تاریخی است.

اثر دوم: فتح باب اجتهاد در مقابل نص

دومین پیامد زیانبار غصب خلافت را می بایست باز شدن باب اجتهاد در مقابل نص یعنی فتوی دادن و حکم دادن بر اساس نظرات شخصی و تفسیر به رأی برخلاف نص صریح دستورات خداوند حکیم است. چنین رویکردی به معنای آن است که فردی خود را به عنوان شریعت گذار و پروردگاری جعل کرده که در برابر الوهیت خداوند متعال - که تنها موجود برخوردار از حق تشریح و حاکمیت است - می بایست مورد اطاعت قرار گیرد. مساله ای که به طور قطع و یقین توسط خداوند متعال رد شده و بر این مساله تاکید نموده است که هر حکم و شریعتی که مستند به شریعت مقدس نباشد، امری جاهلی است:

• **وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ؛**
هر کس به آنچه خدا نازل کرده است داورى نکند، از کافران است.

• **وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ؛**
هر کس به آنچه خدا نازل کرده است داورى نکند، از ستمگران است.

^۱- مائده: ۴۴

^۲- مائده: ۴۵

• **وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ؛**
 هر کس به آنچه خدا نازل کرده است دآوری نکند، از
 نافرمانان است.

علت جاهلی بودن چنین رویکردی آن است که تسلیم و
 اعتراف به فرامین الهی از جمله شرایط ایمان کامل است و
 روشن است که اجتهاد شخصی در برابر نص صریح فرامین
 الهی نشانگر عدم تسلیم و اعتراف به دستورات خداوند
 متعال و در نتیجه جاهلی بودن آن است. از همین رو آیه
 ۶۵ سوره نساء ایمان را منوط به تسلیم محض بودن در برابر
 حکم الهی و پیامبر (ص) عنوان می کند: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا
يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي
أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيَسْلُمُوا تَسْلِيمًا» نه، سوگند به
 پروردگارت که ایمان نیاورند، مگر آنکه در نزاعی که میان
 آنهاست تو را داور قرار دهند و از حکمی که تو می دهی
 هیچ ناخشنود نشوند و سراسر تسلیم آن گردند.

با این حال اصحاب سقیفه در برابر فرامین الهی، باب
 اجتهاد گسترده ای را باز کرده و به دلایل متعدد نسبت به
 نصوص دینی بی توجهی نمودند که در ذیل به آن ها اشاره
 ای گذرا می شود:

۱. جهالت و عدم اطلاع کامل نسبت به احکام
 شریعت که موجب آن می شد تا خلفاء با استنباط شخصی
 و تفسیر به رأی اقدام به حکم کردن نمایند.

۲. حفظ منافع و اهداف شخصی و گروهی خود که
 در گروهی تعطیل ساختن و حذف بسیاری از نص های صریح

الهی متعارض با خط و طریق ایشان و توجیه رفتارهای مخالف احکام الهی بود.

۳. غایب ساختن و پرده انداختن بر تنها نماینده حقیقی و زبان ناطق شریعت (علی و اهل بیت علیهم السلام).

در هر صورت و با صرف نظر از چرایی اتخاذ رویکرد اجتهادی در برابر نصوص الهی، این اقدام خلفاء از یک سو به قیمت تعطیل شدن احکام الهی - که هر کدام، منبع خیری برای امت اسلامی بودند - انجامید. ازدواج موقت یکی از این احکام بود که توسط خلیفه دوم قدغن و ممنوع اعلام گردید. امیر مومنان علی (ص) در این خصوص می فرمایند که «لولا نهی فلان عن المتعة ما زنی إلا شقی»^۱ اگر نهی فلانی [خلیفه دوم] از ازدواج موقت نبود، جز انسان تیره بخت کسی زنا نمی کرد.

از دیگر سو اجتهادگرایان در مقابل نص، با تفسیر به رأی خاص خود اقدام به توجیه بدترین منکرات ارتكابی از سوی یاران و نزدیکان خود می نمودند. به عنوان نمونه مالک بن نویره^۲ - که رسول خدا (ص) به بهشتی بودن وی شهادت داده بودند - توسط دستگاه خلافت کشته شده و خالد بن ولید در همان شب قتل مالک با همسر وی جماع کرده و خط خلافت با خونسردی و در توجیه این اقدام شنیع می گوید که خالد اجتهاد کرد و در اجتهاد خود به خطا رفت.^۳

^۱ - ثقة الاسلام کلینی، کافی، ج ۵، ص ۴۴۸.

^۲ - مالک بن نویره از سران قبیله بنی تمیم بود که در زمان پیامبر (ص) اسلام آورده و به دلیل ارادت خاص به علی (ع) از بیعت با ابو بکر امتناع کرد و صدقات و زکات جمع شده را برای او نفرستاد. ابوبکر او را به ارتداد به علت نپرداختن زکات متهم کرد و خالد بن ولید را به سوی او فرستاد. خالد مالک را با ناجوانمردی تمام در حین نماز به اسارت گرفته و پس از اینکه زیبایی همسر وی را مشاهده کرد، او را کشته و همان شب به همسرش تجاوز نمود.

^۳ - ر.ک: شیخ محمد رضا مظفر، سقیفة، ص ۲۶. (تأول خالد فأخطأ)

آنها همچنین با استناد به اصل «اجتهاد» برای نبرد با خلیفه مشروع زمان خود یعنی علی (ع) مهیا شده و جنگ های جمل و صفین را به حضرتش تحمیل نموده^۱ و مدعی آن شدند که این اقدام آن ها اجتهادی است که برای آن مستحق پاداش و ثواب بوده و حتی اگر به خطا نیز رفته باشند باز برایشان یک ثواب محفوظ است: «ثواب اجتهادورزی»!

فتح باب اجتهاد به مرور زمان از شکل بسیط و اولیه خویش خارج شده و در سال ها و قرن های بعد عمیق تر شده و اصول، قوانین و ضوابطی برای آن وضع شده و در نتیجه مذاهب متعددی در برابر مذهب حقه شیعه پدید آمد.

اثر سوم: عدم ترتبیت و تکامل دینی امت اسلامی

از جمله نتایج فاجعه بار حاکمیت دستگاه خلافت، سخت شدن فرآیند تربیت پذیری و تکامل پذیری امت اسلامی است. واقعیت آن است که اراده الهی به آن تعلق گرفته بود که با این رسالت مبارک (دین اسلام) بشریت را از مُرداب بی برکت جاهلیت به قله رفیع توحید، پاکی، ایمان و خوشبختی دنیا و آخرت برساند. اراده پروردگار متعال به آن تعلق گرفته بود که با طی این مسیر از سوی مسلمانان، امتی کامل به دست رسول خدا و ائمه معصومین (ع) ساخته شود که نمونه ای برای عالمیان به شمار آید. ولی طرد ائمه و اولیاء راستین از موضع و جایگاه رهبری جامعه به مشکل شدن و سخت شدن این فرآیند و گُند شدن سرعت آن گردید. مهم ترین نتایج و آثار مشکل شدن فرآیند تربیت پذیری امت اسلامی را می توان این گونه برشمرد:

^۱ - محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، مجلد سوم، بخش پنجم.

نتیجه اول:

از جمله مولفه ها و عناصر اصلی و مهم در تربیت، همانا مساله الگو می باشد که قرآن از آن تعبیر به «اسوه حسنه» می کند. چرا که انسان معیار و الگو نمونه ای عملی است که ارزش های تربیتی در وی تجلی یافته است. در نتیجه فقدان نمونه کامل تربیتی یا منحرف بودن نمونه معرفی شده به جامعه، موجب بی اثر شدن کلام و الگوی نظری تربیتی و تبدیل آن به نوشته ای بر روی کاغذ خواهد شد.

به طور طبیعی نمایندگان و راهبران دستگاه خلافت هرگز نماد یک پیشوای نمونه نبوده و نتوانسته اند نمایانگر چهره‌ای بی آرایش و خالص از رفتار اسلامی باشند. بر عکس به مرور زمان، تضاد و تناقض کامل رفتارهای ایشان با تعالیم اسلامی روشن گردید.

براستی چگونه می توان از چنین افرادی تربیت امت و پیشبرد آن به سوی کمال را توقع داشت.

در تبیین تضاد سیره تربیتی دستگاه خلافت با ارزش های اسلامی می توان به نمونه های فراوانی اشاره کرد. به عنوان مثال، مساله عدم برتری عرب بر عجم و بالعکس از بدیهی ترین ارزش های اخلاقی و فقهی اسلام است. همان گونه که رسول خدا (ص) در این خصوص همواره می فرمودند: «**لا فضل لعربی علی أعجمی إلا بالتقوی**» عرب هیچ برتری بر عجم ندارد جز با رعایت تقوا. با این حال در کیفیت تعامل دستگاه خلافت با امت اسلامی، شاهد تبعیض اجتماعی، اقتصادی و سیاسی میان عرب و عجم، برتری بخشیدن به عرب و تحقیر نژاد و زبان عجم و نام گذاری عجم به «موالی» و احتساب ایشان به عنوان شهروندان درجه دوم بوده ایم.

نمونه دیگر در فهم ماهیت تعامل خطّ خلافت با اهل بیت نبی (ص) است. که علیرغم دستور قرآن مبنی بر ضرورت محبت به نزدیکان و اهل بیت رسول خدا (ص) به عنوان مزد رسالت حضرت^۱ شمرده شده اما با این حال تاریخ گواهی می دهد که دستگاه حاکمه اهل بیت پیامبر گرامی اسلام را به مدت قرن ها مورد قتل، ترور، شکنجه، زندان و آواره ساختن قرار داده است.

نمونه دیگر در ممنوعیت و حرمت شرب خمر است که مشاهده می شود که حاکمان منسوب به دستگاه خلافت بر منبر پیامبر مشروب نوشیده و در محراب ایشان آن را بالا آورده اند.

نتیجه دوم:

پدید آمدن فرصت های انحراف که در سایه خلافت انحرافی برای مردم پدید آمده بود، مانعی دیگر در فرآیند تربیت پذیری امت اسلامی به شمار می آید. چرا که با فقدان مانعی که امت را از انحراف بازدارد، نفس انسانی به اقتضای طبیعتش به شهوات میل داشته و انسان را به گمراهی می کشاند.

از همین رو جامعه برای تکامل پذیری خود در فرآیند قرب الی الله نیاز به موانعی سرسخت و محکم در برابر زمزمه های شیطانی و هواهای نفسانی دارد که مطابق مضمون آیه ۱۰۴ سوره شریفه آل عمران، رهبر دینی نقش مهمی در این خصوص ایفا می نماید: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»^۲ و باید از میان شما، گروهی، [مردم را] به نیکی دعوت کنند

^۱ = قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى؛ بگو: از شما در مقابل این (ابلاغ رسالت خود) جز محبت (قلبی و عملی) درباره خویشاوندانم مزدی نمی طلبم. (شوری: ۲۳)

^۲ - آل عمران: ۱۰۴.

و به کار شایسته وادارند و از زشتی بازدارند، و آنان همان رستگارانند. روشن است که در صدر دعوت کنندگان به خیر امام معصوم است که هم خیرات را خوب می شناسد و هم به آن ها دعوت می کند.

ظهور و غلبه نفس اماره و رشد دنیاخواهی در قلوب دستگاه خلافت، از همان روزهای آغازین غصب خلافت به گونه ای متجلی شد که به مرور در قالب یک سلسله امتیازات و منافع اجتماعی و سیاسی در آمده که آنان هرگز راضی به تغییر آن نمی گردیدند. از همین رو عبدالرحمن بن عوف - به عنوان حکم - در شورای شش نفره تعیین شده توسط خلیفه دوم برای تعیین خلیفه سوم، شرط عمل به کتاب خدا، سنت رسول الله و در نهایت سیره شیخین (خلیفه اول و دوم) را برای بیعت با امیرالمومنین علی (ع) مطرح می کند.^۱ براستی سیره شیخین چه بوده است که عبدالرحمن بن عوف آن را ضمیمه قرآن و سنت نبوی می نماید؟ حقیقت آن است که سیره شیخین، مجموعه ای از امتیازات طبقاتی و دنیوی محض بوده که در دوره خلافت خلیفه اول شکل گرفته بود. چنان که شخص عبدالرحمن بن عوف و افراد شبیه او - آن گونه که تاریخ نقل می کند - بر اثر بدعت هایی که به قانون در آمده بود و فرهنگ جامعه را با آن همساز کرده بودند که در دوره ابوبکر آن قدر ثروت های نجومی کسب نمودند که تنها طلاهای باقی مانده آن ها با تبر شکسته می شد.

به طور طبیعی علی (ع) هرگز نمی توانست با چنین شرطی موافقت نماید. چه آن که چنین عملی به مثابه امضاء و اعتراف و پذیرش این سیره باطل و بدعت ها بوده است.

^۱ - علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۳۹۹.

براستی اگر این سیره موافق قرآن کریم و سنت رسول خدا (ص) بود چه نیاز به ذکر و اشتراط آن بود و اگر مخالف آن دو بوده پس می بایست مطرود واقع می گردید؛ در نتیجه این پرسش انسانهای بیدار و منصف است که دلیل انضمام آن از سوی عبدالرحمن بن عوف به دو منبع اصلی تشریح (کتاب و سنت) چه بوده است؟

نتیجه سوم:

از دیگر نتایج سخت شدن ترتیب پذیری امت اسلامی در شرایط غضب خلافت می بایست به تحریف چهره شریعت اسلامی و احکام اسلامی اشاره کرد که با ارائه تصویری جعلی و دروغین از آن توسط علما و راویان دروغین و دنیاپرستِ منصوب از سوی خلفاء امکان پذیر شد.

در چنان فضایی چگونه می توان از کسی که نه پیامبر گرامی اسلام (ص) را دیده و نه بر مواضع علی (ع) اطلاع یافته می توان انتظار داشت که ولایت علی (ع) را پذیرفته و از وی تبعیت کند؟ به ویژه آن که از روحانیت درباری وقت می شنید که آیاتی از سوره بقره در شأن علی (ع) و در مذمت وی نازل شده است: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ، وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ»^۱ و از مردم کسی است که گفتار او در باره ی زندگی دنیا [و پارسایی] مایه اعجاب توست و خدا را بدانچه که در دل دارد گواه می گیرد، و حال آن که او لجوج ترین دشمنان است. و چون باز گردد [یا به مقامی رسد] بکوشد تا در زمین فساد کند و

^۱- بقره: ۲۰۴-۲۰۵

حاصل خلق و نسل بشر را تباه نماید، و خدا فساد را دوست ندارد.

با توجه به موارد پیش گفته نمی توان از بیشتر مسلمانان توقع داشت که چیزی جز این صورت جعلی و تحریف شده از اسلام را با قاطعیت پذیرفته باشند. چه آنکه چیزی جز اسلام دستگاه تبلیغاتی خلفاء نشنیده و غیر از آن ندیده اند.

از همین رو حکمت الهی اقتضاء می نماید که دوازدهمین امام معصوم (عج) مدتی طولانی در غیبت بسر ببرد. هدف از استمرار و طولانی شدن غیبت آن است تا امت اسلامی از گذرگاه تجارب، بلایا و آزمایش های مکرر و سخت به سطحی از پختگی و کمال مطلوب برسد که وی را شایسته همراهی فرآیند کمال پذیری با حضرت مهدی (عج) نماید. این در حالی است که اگر امت مسلمان از ابتدا در آغوش امامان معصوم (ع) تربیت شده بودند، بسیار قبل تر از این به درجه کمال می رسید.

اثر چهارم: تفرقه و تقسیم امت اسلامی

چهارمین خسارت گسترده امت اسلامی بر اثر زعامت خط خلافت بر جامعه اسلامی، ایجاد تفرقه و دو دستگی و اختلاف میان مسلمانان و تبدیل آن ها به گروه های متکثر و متباین است که پیدایش دهها فرقه اسلامی در طول تاریخ مویذ آن است.

تشتت و تفرقه جامعه اسلامی از ابتدایی ترین، بارزترین و طبیعی ترین نتایج دور کردن جامعه از امامت حقیقی است. چرا که راز تشریح و جعل امامت، پاسداشت امت از چند دستگی و انحراف بوده است. آن گونه که صدیقه اطهر

فاطمه زهراء (س) در خطبه مشهور خود پس از وفات پدر بزرگوارشان می فرمایند: «وَجَعَلَ إِمَامَتَنَا نِظَامًا لِلْمَلَّةِ»^۱ خداوند امامت ما را موجب نظام یافتن امور ملت قرار داده است. و همان طور که آیه ۱۰۳ سوره شریفه آل عمران به چنگ زدن به ریسمان محکم الهی و پرهیز از تفرقه دستور می دهد که: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» و در تفاسیر متعدد مراد از ریسمان کشیده شده از آسمان به زمین را قرآن کریم و عترت رسول خدا (ص) عنوان کرده اند.^۲

اضافه بر این جایگاه زعامت و خلافت جامعه اسلامی پس از غصب آن از سوی خط خلافت، مورد طمع بسیاری از قدرت طلبان قرار گرفته است تا با آن علف های هرز خودخواهی، تفرعن و استکبارجویی ریشه دوانیده در جان خود را سیراب سازند. طبیعی است که رقابت بر سر چنین امتیازی، به افزایش درگیری های اجتماعی و سیاسی و در نتیجه نابودی تمامی ارزش های اخلاقی خواهد انجامید.

اندکی تامل و مطالعه ابتدایی تاریخ برای فهم میزان خسارت های سنگین انسانی، جانی و مالی که در نتیجه مبارزه بر سر کسب قدرت صورت گرفته است، کافی است. براستی چه کسی مسئولیت این فاجعه را برعهده می گیرد؟ چه کسی باب منازعه بر سر قدرت را بر روی مسلمانان گشود؟ و چه جنایت بزرگی کرده است کسی که این شکاف را در امت اسلامی ایجاد نمود؟

بهترین تعبیر از رنج ها، دردها و خسارت های یادشده، دعای «صنمی قریش» است که در لعن دشمنان آل محمد (ص) و ضرورت تبری از ایشان وارد شده است:

^۱- علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۶ باب ۲۳ ص ۳۱۵.

^۲- ر.ک: الشیخ محمد یعقوبی، شکوی القرآن، ص ۹۱.

«اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ بَعْدَ كُلِّ مَنْكَرٍ أَتَوْهُ وَ حَقِّ أَخْفَوْهُ وَ مِنْبِرِ
 عَلَوْهُ وَ مَنَافِقِي وَلَوْهُ وَ مُؤْمِنِ أَرْجَوْهُ وَ وَلِيِّ آدَوْهُ وَ طَرِيدِ
 آوَوْهُ وَ صَادِقِ طَرَدَوْهُ وَ كَافِرِ نَصَرَوْهُ وَ إِمَامِ قَهَرَوْهُ وَ قَرَضِ
 غَيْرَوْهُ وَ أَثَرِ أَنْكَرَوْهُ وَ شَرِّ أَضْمَرَوْهُ وَ دَمِ أَرَأَقَوْهُ وَ خَيْرِ بَدَلَوْهُ
 وَ حُكْمِ قَلْبَوْهُ وَ كُفْرِ أَبْدَعَوْهُ وَ كَذِبِ دَلَّسَوْهُ وَ إِرْثِ غَصَبَوْهُ وَ
 بَيْءِ اقْتَطَعَوْهُ وَ سَحْتِ أَكَلَوْهُ وَ خُمْسِ اسْتَحْلَوْهُ وَ بَاطِلِ
 أَسَّسَوْهُ وَ جَوْرِ بَسَطَوْهُ وَ ظَلَمِ نَشَرَوْهُ وَ وَعْدِ أَخْلَفَوْهُ وَ عَهْدِ
 نَقَضَوْهُ وَ حَلَالِ حَرَمَوْهُ وَ حَرَامِ حَلَلَوْهُ وَ نِفَاقِ أَسْرَوْهُ وَ غَدْرِ
 أَضْمَرَوْهُ وَ بَطْنِ فَتَقَوْهُ وَ ضَلَعِ كَسَرَوْهُ وَ صَكِّ مَزَقَوْهُ وَ شَمَلِ
 بَدَدَوْهُ وَ ذَلِيلِ أَعَزَّوهُ وَ عَزِيزِ أَدَلَّوهُ وَ حَقِّ مَنَعَوْهُ وَ إِمَامِ
 خَالَفَوْهُ اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمَا بِكُلِّ آيَةٍ حَرَفُوهُمَا وَ قَرِيضَةٍ تَرَكَوهُمَا وَ
 سُنَّةِ غَيْرَوْهُمَا وَ أَحْكَامِ عَطَلَوْهُمَا وَ أَرْحَامِ قَطَعَوْهُمَا وَ شَهَادَاتِ
 كَتَمَوْهُمَا وَ وَصِيَّةِ ضَيَّعَوْهُمَا»^۱

خدایا آن‌ها را به عدد هر حقی که مخفی داشتند، و هر منبری که به ظلم بر آن بالا رفتند، و هر منافقی که به کار گماردند، و هر مؤمنی که تبعیدش کردند، و هر ولی‌ خدایی که آزرده‌اند، و هر تبعید شده‌ای که پناهش دادند، و هر راستگویی که راندند، و هر کافری که یاری کردند، و هر امام بر حقی که مقهورش کردند و هر واجبی که آن را تغییر دادند، و هر دلیلی که انکارش کردند، و هر امر زشتی که اختیار کردند، و خون‌هایی که به ناحق ریختند و هر خبری که آن را عوض کردند، و هر حکمی که خلاف آن را انجام دادند و هر کفری که به پا داشتند، و هر دروغی که راست جلوه دادند و هر ارثی که به زور گرفتند، و هر غنیمتی که به ناحق ملک خود ساختند و هر مال حرامی که خوردند، و هر خُمسی که برای غیر اهلس حلال شمردند، و هر باطلی که اساس آن را نهادند، و هر ستمی که گسترش دادند، و وعده‌هایی که بدان وفا نکردند، و

^۱ - علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۲۶۱.

پیمان هایی که شکستند، و حلال هایی که تحریم نمودند، و حرام هایی که حلال کردند، و هر نفاقی که پنهان داشتند، و هر نیرنگی که انجامش را به دل گرفتند، و پهلوهایی که شکافتند، و جنینی که سبب سقط آن شدند و استخوانی که شکستند، و هر سندی که آن را دریدند، و هر اجتماعی که پراکندند، و هر خواری که عزت بخشیدند، و هر عزیزی که خوارش کردند، و هر حقی که از صاحبانش باز داشتند، به عدد هر آیه ای که آن را تغییر داده و هر تحریف کرده اند، و هر واجبی که آن را ترک کردند و هر روش پسندیده ای که تغییرش دادند، و هر حکمی که آن را وارونه کردند، و جلوی انجام آن را گرفتند. و ارحامی که آنها را از بین بردند. و هر شهادتی که مخفی داشتند و وصیتی را که ضایع کردند و ایمانی که از بین بردند و ادعای باطلی را که داشتند. و بیعتی را که انکار کردند و هر نیرنگی را که انجام دادند، و هر خیانتی که وارد دین کردند، و هر گردنه ای که بالای آن رفتند (برای کشتن پیامبر) و هر تقلبی که مقید به او بودند، و هر امانتی که به آن خیانت کردند لعنت کن.

اگر قرار بر ذکر مثال و شاهد بر هر فقره از این دعاء بود موارد متعددی را می شد ذکر کرد. لیکن مطالعه کننده تاریخ به خوبی می تواند موارد متعددی از هر فقره ای را اسقراء نماید و ما این مهم را به خواننده محترم وا می-گذاریم.

اثر پنجم: جداسازی مطلق و همه بُعدی دین از سیاست

یکی از مهلک ترین زیان های مکتب سقیفه به جامعه اسلامی را می توان نظریه پردازی مکتب سکولاریسم و

جدایی دین از سیاست و تحکیم و ترویج آن دانست. چنین اقدامی عملاً به منحصر سازی دین به ابعاد تعبدی و امور فردی انجامید.

گذشت که امام معصوم از دو شأن زعامت سیاسی (مرجعیت سیاسی) و زعامت دینی (مرجعیت دینی) برخوردار است. تلاش های دستگاه خلافت برای سلب حق زعامت ایشان بر جامعه اسلامی هیچ گاه از مرزهای زعامت سیاسی فراتر نرفته و نتوانست مانع از شکل گیری مرجعیت علمی و دینی ایشان در جامعه گردد. چرا که اهل بیت رسول خدا (ع) از احترامی خاص و جایگاهی ویژه در قلب های مسلمانان برخوردار بوده و لذا خلفاء هیچ گاه موفق به بازداشتن مردم از مراجعه به ائمه اطهار در حوزه نیازهای دینی و شرعی و علمی نشدند. از همین رو هارون خلیفه عباسی در واکنش پسرش مامون که از تکریم بی نظیر امام موسی بن جعفر (ع) توسط پدرش به تعجب درآمده بود می گوید: «ویلک، هذا إمام القلوب و أنا إمام الأبدان»^۱ وای بر تو! این [موسی بن جعفر] امام قلب ها و من امام بدن ها هستم.

در این میان ائمه نیز اگر چه با توجه به شرایط اجتماعی دوران خود و با هدف حفظ موجودیت اسلام و جامعه اسلامی عموماً از مطالبه حق خود در زعامت و مرجعیت سیاسی امت خودداری کرده اند اما هیچ گاه و تحت هیچ شرایطی حاضر به دست کشیدن از زعامت دینی خود و پذیرش مرجعیت دینی خلفای جور نشده است. چرا که چنین اقدامی خیانت در حق خدا، رسول الله (ص) و جامعه اسلامی است. زیرا که این حق نه یک امتیاز یا جایگاهی قابل تنازل که توان و قابلیت برای پاسخ گویی به نیازهای

^۱ - هاشم معروف الحسني، سيرة الأئمة الاثني عشر، ج ۲، ص ۳۹۰.

امت اسلامی است. بر اساس چنین دیدگاهی هر کس که قادر به پاسخگویی به تمامی احتیاجات فکری و اعتقادی جامعه بوده و جامعه نیز نیازها، آمال و آرزوهای خود را نزد وی بیابد، امام جامعه می شود. و علی (ع) این گونه بود؛ چرا که شنیده نشده است که به کسی نیازی داشته باشد و برعکس همه افراد (و حتی رهبران خط خلافت) در مسائل و مشکلات و تصمیم هایشان به ایشان مراجعه می نمودند. از همین رو برخی از متکلمین و علمای کلام (اعتقادات) با استناد به بی نیازی علی (ع) از مردم و نیاز ایشان به حضرت، به اثبات امامت امیرالمومنین می پردازند.^۱

نظریه جدائی دین از سیاست

جدایی میان مرجعیت سیاسی و مرجعیت دینی در طول تاریخ اسلام، رفته رفته تثبیت شده و عمیق تر گردیده و اثر خود را بر اسلام بازتاب داده است. چنین تفکیکی به مرور به پیدایش نظریه ای انجامید که بر اساس آن اداره امور زندگی مردم و حیات اجتماعی از شئون امامت و مرجعیت دینی نبوده و نقش امام صرفاً به عبادات و برخی از احکام شخصی منحصر می ماند.

دیدگاهی که تجانس و هم سنخی کاملی با این دیدگاه جاهلی «هر چه مال خداست برای خداست و هر چه در سلطه قیصر می باشد از آن قیصر است»^۲ دارد که خود عین شرک است. چرا که تمام جهان خلقت و در نتیجه حاکمیت تنها از آن خداوند متعال بوده و ذات مقدس اله برای هر

^۱- چنین استدلالی برای اثبات امامت امیرالمومنین علی (ع) به خلیل فراهیدی نسبت داده شده است. از حارث بن مغیره نقل شده است که: « قلت لأبي عبد الله (ع): بأي شيء يعرف الإمام؟ قال بالسكينة والوقار، و تعرفه بالحلال و الحرام، و بحاجة الناس إليه، و لا يحتاج إلى أحد؛ به امام جعفر صادق (ع) عرض کردم که امام با چه چیزی شناخته می شود؟ فرمود: با آرامش و وقار، با حلال و حرام و با احتیاج مردم به وی و بی نیازی ایشان از همگان.» ر.ک: علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۵۶.

^۲- ما لله و ما لقیصر لقیصر.

مساله ای، حکم و دستوری دارد. آیا می توان پذیرفت که شریعت اسلامی حتی از تنظیم ساده ترین حوزه های حیات بشری (همچون خواب، خوردن، جماع، تخلی و...) غافل نمانده و برای هر کدام آداب و احکامی وضع کرده است، از وضع سازکارها و قوانینی که به صورت همه جانبه به حیات جامعه سامان دهد، می تواند چشم پوشی کند؟

با توجه به نکات پیش گفته پس چرا صاحبان خط خلافت، حاضر به قبول این حقیقت واضح نبوده اند؟ در یک بررسی اجمالی مهم ترین دلیل این مساله را می توان در موارد ذیل خلاصه کرد:

۱. نا سازگاری احکام شریعت با هوای نفس و خودخواهی آنها و علاقه ایشان به اختصاصی کردن اموال عمومی (همچون فیء) و دیگر امتیازات قدرت، به پذیرش سکولاریسم انجامیده است.

۲. حاکمیت شریعت موجب اظهار جهل، کوتاهی و تقصیر ایشان بوده است و در ادامه منجر به رسوائی آنان می گشت که نفس اماره آن ها این اجازه را به آنها نمی داد و از آن ابا داشته اند.

۳. پذیرش زعامت همه جانبه ائمه (ع) به معنای قبول احتیاج ایشان به زعامت دینی و در عین حال سیاسی از سوی ایشان (ع) است، و در نتیجه پذیرش برتری ایشان بر رهبران خط خلافت که فاقد جنبه دینی بودند می گشت و این موجب اعتراف جریان خلفاء برای تصدی مقام زعامت سیاسی از جانب زعمای دینی است که از آن پرهیز می کردند تا موجب سلب قدرت از آنان نگردد.

اثر ششم: جدایی میان نهاد خلافت و امت

از آن جا که در نگاه غاصبان خلافت، زعامت سیاسی امت به مفهوم اصلاح، هدایت، کمال بخشی به انسان ها و در نهایت نیل ایشان به رضایت الهی که به معنی رهبری، پادشاهی، منافع، ویژه خواری و برتری جویی بوده است، لذا هیچ گاه پیوند قلبی میان مردم و آن ها برقرار نگردید. با توجه به همین رویکرد خلفاء بود که مردم در همان لحظات اولیه در سقیفه بنی ساعده سخن از انتخاب سلطان به میان آورده و می گفتند: «**إِنَّمَا السُّلْطَانُ سُلْطَانُ قَرِيشِ فِلا يَنَازِعُنَا فِيهِ أَحَدٌ**»^۱ همانا سلطان از قریش است و در این مساله کسی با ما به منازعه برنخیزد.

این مساله البته نسبت به دیگر اقوام (قومیت‌های غیرعربی) که اسلام آورده بودند عیان تر است؛ چرا که ایشان احساس می کردند که خلافت، از آن عرب است. در نتیجه اگر پادشاهی تندخو می بود چه چیزی می توانست بخش های غیر عربی امت را به دیگر بخش ها پیوند زده و آنان را برای دفاع از یکدیگر برانگیخته و به یکدیگر ارتباط دهد؟ از همین رو شاهد آن هستیم که در دهه های نخست پس از ارتحال نبی گرامی اسلام (ص) روحیه تنفر، کینه و انتقام در جامعه اسلامی سایه افکننده بود. به عنوان نمونه اقدام ابو لولوء ایرانی (غلام مغیره ابن شعبه) ناشی از کثرت تمسخر قومیت وی (فارسی) و آزرده شدن وی از این مساله بود که در نهایت به انقلاب وی علیه نژاد پرستی و تعصب جاهلی و قتل خلیفه دوم انجامید.^۲

۱- هاشم معروف الحسني، سيرة الأئمة الاثني عشر، ج ۱، قسمت السقيفة.

۲- محمد بن جرير طبري، تاريخ طبري، مجلد سوم، جزء پنجم.

اخلاق و منش اهل بیت (ع)

در مقابل فرقه یادشده (خط و جریان خلفاء)، علی و فرزندان وی (ع) بودند که قلب های مردم را تصرف نموده و دستگاه خلافت با همه قدرت و جبروتش نتوانست این امتیاز را از ایشان سلب نماید.

ماجرای هشام بن عبدالملک (دهمین خلیفه اموی) نمونه بسیار جالب از محبت قلبی مردم به اهل بیت و مالکیت ایشان بر قلوب مسلمانان است. وقتی که هشام در فریضه حج به دلیل ازدحام شدید مردم، از رسیدن به حجرالاسود بازمانده و ناچار به پناه در گوشه ای از مسجد الحرام شد و در همین حال به ناگاه امام زین العابدین (ع) به مسجد وارد شد و قصد حجرالاسود را نمود. عبدالملک با چشمانی مملو از تعجب و شگفتی می دید که مردم - با آن که عموماً از شیعیان اهل بیت نبودند - دو طرف مسیر را برای امام (ع) باز نموده و حضرت با وقار و هیبت کامل به حجرالاسود رسیده و زیارت کردند.^۱

همچنین در توصیفی که «ضرار بن ضمرة» از امیر مومنان علی (ع) نزد معاویه کرده است، نیز علیرغم تواضع مثال زدنی حضرت در میان اصحاب خویش با این حال از

۱- عبد الوهاب بن علی السبکی این ماجرا در کتاب «طبقات الشافعیة الكبرى» به صورت یادشده نقل کرده و به کینه و حسادت هشام اشاره کرده است. همچنین ابیات معروف فرزدق که در همان لحظه سروده شده است، مربوط به همین واقعه است:

هذا الذي تعرف البطحاء وطأته والبيت يعرفه والحل والحرم
 هذا ابن خير عباد الله كلهم
 هذا ابن سيدة النسوان فاطمة
 هذا التقي التقي الطاهر العلم
 وابن الوصي الذي في سيفه نغم
 او همان کسی است که سرزمین "بطحاء" جای گام‌هایش را می شناسد و کعبه و حل و حرم در شناسائیش همدم وهمقدمند. این کسی است که احمد مختار پدر اوست، که تا هر زمان قلم قضا در کار باشد، درود و رحمت خدا بر روان پاک او باد. این فرزند فاطمه، سرور بانوان جهان است و پسر پاکیزه گوهر و وصی پیغمبر است، که آتش قهر و شعله انتقام خدا از زبانه تیغ بی دریغش همی درخشد.

هیبت فراوانی در میان ایشان برخوردار بود.^۱

شدت علاقه و محبت یاران اهل بیت (ع) با هدف تقرب به خداوند متعال، وفای به رسول الله (ص)، و شناخت حق ائمه قابل تفسیر است. از همین رو و با چنین انگیزه ای است که در راه اهل بیت چنان سختی هایی را تحمل کرده اند که از شنیدن آن ها بدن به لرزه می افتد. به عنوان مثال هر دو دست و هر دو پای میثم تمّار را قطع کرده و بر درخت خشک خرمایی به صلیب کشیدند، آن گاه بود که وی با همان حال از مردم خواست تا گردهم آیند تا برایشان از فضائل علی (ع) نقل کند. مساله ای که به خشم ستمگران و در نهایت قطع زبان وی منتهی شد.^۲

۱- روّات از ضرار بن ضمره نقل کرده اند که روزی بر معاویه وارد شد و سپس معاویه به او گفت: علی را برای من تعریف کن؟ ضرار به او گفت: معاویه از این بحث در گذر، معاویه گفت: نه. باید علی را برای من وصف کنی. ضرار گفت اگر چاره ای نیست، باشد: علی در آخرین پایه ی عزت و بزرگی قرار گرفته بود او نیرومند و توانا بود، حق می گفت و بدادگری و عدالت فرمان می داد، از وجودش دانش می درخشید، از اطرافش حکمت روان بود... آنگاه که در میان ما بود چون فردی از ما بود، هر گاه از وی چیزی می پرسیدیم بما نزدیک می شد، ما با اینکه به او خیلی نزدیک بودیم با این حال از هیبت آن حضرت جرأت سخن گفتن نداشتیم، چشم ما از بزرگی و عظمت او بسویش بلند نمی شد.

۲- عبیدالله ابن زیاد پس از دستگیر کردن میثم تمّار به وی گفت: از علی ابن ابی طالب بیزارى و تبری بجو! میثم گفت من هرگز این کار را نمی کنم. ابن زیاد گفت پس به خدا سوگند تو را خواهم کشت. میثم در پاسخش گفت: مولایم علی (ع) به من خبر داده بود که تو من را به همراه ۱۹ نفر دیگر بر درب خانه «عمرو ابن حریث» به دار آویخته خواهی کرد. ابن زیاد گفت حال که این طور است ما برخلاف گفته علی عمل می کنیم تا دروغ وی روشن گردد. میثم جواب داد چگونه می توانی بر خلاف پیش گویی وی عمل کنی در حالی که وی جز از طریق نبی و جبرئیل و خداوند متعال خبر نداده است. من می دانم مکانی را که در آن به صلیب کشیده می شوم کجای شهر کوفه است و من اولین کسی هستم که در اسلام زبانش قطع خواهد شد.

زمانی که وی را بر بالای نخل آویزان کردند، مردم در مقابل منزل عمرو ابن حریث اجتماع کرده و مشاهده می کردند که عمرو زبان به سخن گشود و گفت به خدا سوگند میثم همواره به من می گفت من همسایه تو خواهم بود... در این میان میثم به ذکر مناقب و فضائل اهل بیت (ع) و ظلم و زشتی های بنی امیه و کشتارها و مصیبت هایی که بر سر اهل کوفه خواهد آمد، پرداخت.

خبر به ابن زیاد رسید و به وی گفتند که میثم در حال مفتضح سازی شما و بنی امیه است. وی دستور داد تا زبان از کام وی برکنند تا نتواند صحبت کند. در سومین روز، یکی از دژخیمان بنی امیه به نزدیک میثم آمده و با نیزه به او اشاره کرد و گفت: به خدا قسم می دانم که اهل عبادت بودی و شبها را به مناجات به سر می بردی. آن گاه با نیزه، چنان ضربتی بر پهلو یا شکم میثم فرود آورد که پیکرش دریده شد. میثم تنها ده روز پیش از حرکت سیدالشهداء به سمت عراق در سال ۵۶۰ ق. به شهادت رسید.

نمونه دیگر حجر ابن عدی است که به دستور معاویه دست بسته از عراق به شام آورده شد و قبری برای وی آماده شده، فرش معروف «نطع»^۱ را برای وی گسترانیدند و وی را میان ناسزا گفتن به امیرالمومنین علی (ع) و یا انتخاب مرگ خود و پسرش مخیر گذاشتند و وی ولایت علی (ع) را برگزیده و حاضر شد که پسرش پیش از خودش شهید شود، تا از یک سو اجر شهادت فرزند را به دست آورد و از طرف دیگر مبادا پسرش با دیدن تیغ جلاذ بالای سر پدرش، سست شده و دست از ولای علی بردارد. پس از آن خود نیز ردای شهادت را در آغوش کشیده و به دیدار مولایش شتافت.^۲

نمونه‌ی دیگر از دریای مَّحَبَّانِ عَلِی (ع)، عمار ابن یاسر است که با سَنِّ بَالَا در صفین در رکاب علی (ع) با معاویه می‌جنگید و می‌گفت: «و الله ما هم من الحق علی ما یقذی عین ذباب، و الله لو ضربونا بأسیافهم حتی أبلغونا سعفات هجر لعلمنا أننا علی الحق و أنهم علی الباطل»^۳ سوگند به خدا! به اندازه‌ی خاشاکی که در چشم پشه رفته، آن‌ها بر حق نیستند. سوگند به خدا! اگر آن‌ها با شمشیرهای خود ما را بزنند و تا کنار نخل‌های سرزمین هَجَر (بحرین) ما را به عقب برانند، ما علم و اطمینان داریم که بر حق هستیم و آن‌ها بر باطل می‌باشند.

اصحاب سیدالشهداء حضرت حسین بن علی (ع) والاترین و باشکوه‌ترین اسوه‌ها از اقیانوس پُر تلاطم عَشَّاقِ اهل بیت (ع) هستند که در وفاداری، صداقت، اخلاص و فداکاری کسی نظیر و مانند آن‌ها را ندیده و

^۱ نَطْع: (ج أَنْطَاع و نُطُوع) : فرشی از پوست است که برای بریدن سر یا شکنجه محکوم در زیر او می‌گسترانند.

^۲ حجر ابن عدی کندی کوفی از اصحاب با وفای امیرالمومنین (ع) و در جنگ صفین از سوی حضرت فرماندهی قبیله اش «بنی کنده» و در جنگ نهروان فرماندهی سپاه حضرت را برعهده داشت. حجر به همراه جمعی از یارانش در سال ۵۱ ه.ق و بر اثر بدگویی «زیاد ابن ابیه» و به دستور معاویه به شهادت رسیدند.

^۳ هاشم معروف الحسینی، سیرة الأئمة الاثني عشر، ج ۱، ص ۴۷۴.

خندان به استقبال مرگ می رفتند. مقاتل نوشته اند که در شب عاشورا حبیب ابن مظاهر را دیدند که از خیمه خویش خارج شده و خندان است، یکی از یاران امام به او گفت: برادر! این زمان، ساعت خنده نیست، چرا می خندی؟ حبیب گفت: کدام جایگاه سزاوار تر از این لحظات برای سرور و شادمانی است، سوگند به خداوند جز این نیست که طاغوتیان با شمشیرها به سوی ما حمله کنند و ما به شهادت رسیم و خود را در آغوش پریان بهشتی ببینیم.^۱

اثر هفتم: به تأخیر افتادن تحقق تمدن انسانی

آخرین زیان مهم برآمده از غصب خلافت حضرت علی (ع) را می توان به تأخیر افتادن تحقق تمدن انسانی و پیشرفت های مختلف در حوزه های مختلف اشاره نمود.

واقعیت آن است که با توجه به موقعیت علمی خاص ائمه اطهار (ع) و برخورداری ایشان از گنجینه علوم الهی، در فرض عدم غصب مقام و منصب ایشان و امکان راهبری و مدیریت سیاسی جامعه از سوی ایشان، کشتی تمدن بشری می توانست بسیار زودتر از این به ساحل پیشرفت و ترقی برسد.

در نتیجه غصب مقام ایشان باعث گردید تا بشر برای کشف راه های پیشرفت همچون ساختن هواپیماها و رایانه ها و سفر به فضا و... به ۱۴ قرن زمان نیازمند باشد.

ائمه اطهار (ع) به مثابه مفسران قرآنی بودند که در آن اسرار مختلف و کلیدهای تمامی علوم نهفته است. کتابی که بیانگر هر چیزی است: «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ»^۲ به عنوان مثال

۱- محدث قمی، منتهی الآمال، ج ۱، لیلۃ العاشر من محرم.

۲- نحل: ۸۹.

قرآن کریم به سفر به فضا با مدد جستن از روش های علمی اشاره می کند که: «يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ»^۱ ای گروه جنیان و انسیان، اگر می توانید از کرانه های آسمانها و زمین به بیرون رخنه کنید، پس رخنه کنید. [ولی] جز با [به دست آوردن] نیرویی فوق العاده رخنه نمی کنید. در روایات متعددی مراد از «سلطان» در این آیه شریفه به علم تعبیر شده است. به طور طبیعی و با تعالیم خاص نبوی، تمامی این اسرار و کلیدهای علوم نزد امیرالمومنین علی (ع) وجود داشته است. علی (ع) خود در این خصوص می فرماید: «علمني رسول الله (ص) ألف باب من العلم، يفتح لي من كل باب ألف باب من العلم»^۲ رسول خدا هزار باب علم به من آموخت که از هر باب، هزار باب جدید علمی باز می گردید.

با توجه به حضوری بودن علوم در نفس شریف ائمه اطهار (ع)، در نتیجه نیاز به اجرای معادلات و قوانین احتمالی و یا آزمایشات طولانی مدت برای شناخت حقیقت، سالبه به انتفای موضوع بوده است. به عنوان مثال ائمه اطهار (ع) در دوره ای اقدام به حفر چاه های آب و چشمه ها می نموده اند که دیگران عوماً حتی از شناخت مراکز برخوردار از آب نیز عاجز بوده اند. یا کلام مشهور علی (ع) که به تولید برق از آب اشاره کرده و می فرماید: اگر می خواستم از این آب برای تو نور تولید می کردم. که مراد از آن تولید انرژی الکتریسیته از آبشارها است. پس از امیرالمومنین (ع) نیز فرزندان بزرگوار ایشان همین مسیر را استمرار بخشیده و تا اندازه ای که معرفت و درک جامعه زمان خویش اجازه می داد به توسعه حوزه های مختلف

^۱- رحمن: ۳۳

^۲- محدث قمی، منتهی الآمال، ج ۱، باب «فی علم أمير المؤمنين ع»

علمی همچون شیمی، ریاضیات، اخترشناسی، گیاه شناسی، جانورشناسی و... پرداختند.

اگر این اشکال مطرح شود که چه چیزی مانع از اعطای تمامی علوم خود به بشریت بدون برخورداری از مقام زعامت سیاسی و امامت جامعه گردیده است؟ در جواب می‌بایست این گونه گفت که پیشرفت مادی مساله ای کاملاً مرتبط با تکامل روحی و از گذرگاه ساختن عقیده صحیح اسلامی امکان پذیر است. به دیگر بیان پیشرفت مادی و تکامل روحی نه دو پدیده مستقل از هم که دو مولفه اجتماعی همراه و همسفر هستند که اولی بدون دومی بشریت را به ورطه نابودی و فنا می کشاند. آن گونه که امروزه در رفتارها و سیاست های کشورهای موسوم به ابرقدرت و قدرت های بزرگ قابل مشاهده است. در نتیجه اگر بشریت در حوزه اعتقادی و اخلاقی به پسرفت و انحطاط مبتلا باشد، جز به آن اندازه که خطری برای وی ایجاد نکند نمی توان از چشمه علوم وی را سیراب نمود. از این رو حفظ توازن میان ایندو، یعنی پیشرفت مادی و تکامل روحی برای حفظ بشریت و جامعه انسانی بسیار مهم و ضروری به نظر می آید.

با این حال اگر امت اسلامی التزام خویش به خط امامت و ولایت را اثبات می کردند خداوند متعال نیز بخل نورزیده و دریچه های علوم بی شماری را فراروی آنها می-گشود.

تشویق امامان بر زنده نگهداشتن روز غدیر خم

در هر صورت موارد هفت گانه فوق تنها بخشی از زیان ها و خسارت های گسترده امت اسلامی در اثر عدم التزام

امت به وصیت آشکار رسول خدا (ص) در خصوص خلیفه بر حق پس از خویش است. تمامی مشکلات و فجایعی که امروزه دین اسلام و امت اسلامی از روز وفات حضرتش (ص) به آن مبتلا شده است، ناشی از همین کوتاهی و تقصیر امت اسلامی است.

در نتیجه، پاسداشت و بزرگداشت عید غدیر توسط شیعیان - که به خط امامت و وصایت رسول خدا ملتزم بوده اند - در واقع نه صرفاً یکی از شعائر دینی که به مثابه عملی سیاسی و اجتماعی برای شناساندن مسیر صحیح تعالی معنوی و پیشرفت مادی جامعه است که متأسفانه با غصب منصب ائمه (ع) با مشکلات جدی مواجه شده است.

برجستگی این عید در میان تمامی اعیاد دینی و تأکید ائمه (ع) بر آن نیز از همین زاویه نگاه سیاسی - اجتماعی قابل فهم و تفسیر است. از امام صادق (ع) سوال شد که «هَلْ لِلْمُسْلِمِينَ عِيدٌ غَيْرَ يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَالْأَضْحَى وَالْفِطْرِ قَالَ نَعَمْ أَعْظَمَهَا حَرَمَةٌ قُلْتُ وَ أَيُّ عِيدٍ هُوَ جَعَلْتَ فِدَاكَ قَالَ الْيَوْمُ الَّذِي نَصَبَ فِيهِ - رَسُولُ اللَّهِ صَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَ وَ قَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ»^۱ آیا مسلمانان عیدی غیر از جمعه و عید قربان و عید فطر دارند؟ امام (ع) فرمود: آری، عیدی که عظمت آن از همه ی عیدها بیشتر است. عرض کردم فدایت شوم کدام عید است؟ فرمودند: روزی که رسول خدا (ص) امیرمؤمنان (ع) را (به خلافت و ولایت) منصوب کرده و فرمود هر که من مولای اویم این علی مولای اوست. ابن ابی نصر بزنطی نیز از امام رضا (ع) روایت کرده که حضرت می‌فرمایند:

« يَا ابْنَ أَبِي نَصْرِ أَيْنَ مَا كُنْتَ فَاحْضُرْ يَوْمَ الْغَدِيرِ عِنْدَ أَمِيرِ

الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ وَ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ دُنُوبَ سِتِّينَ سَنَةً وَ يَعْتِقُ مِنَ النَّارِ ضِعْفَ مَا أَعْتَقَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَ لَيْلَةَ الْفِطْرِ وَ الدَّرْهَمُ فِيهِ بِأَلْفِ دَرْهَمٍ لِإِخْوَانِكَ الْعَارِفِينَ فَأَفْضَلُ عَلَى إِخْوَانِكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَ سِرِّ فِيهِ كُلُّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ ... وَ اللَّهُ لَوْ عَرَفَ النَّاسُ فَضْلَ هَذَا الْيَوْمِ بِحَقِيقَتِهِ لَصَافَحْتَهُمُ الْمَلَائِكَةُ فِي كُلِّ يَوْمٍ عَشْرَ مَرَّاتٍ^۱

ای پسر ابی نصر! هر کجایی بودی، روز عید غدیر بر مزار امیرالمومنین حاضر شو! چرا که خداوند متعال برای هر مسلمان و مومنی گناهان شصت سال را آمرزیده و دو برابر آن چه در ماه رمضان و شب قدر و شب عید فطر از عذاب جهنم نجات می دهد، در این روز رهایی می دهد. یک درهم صدقه در این روز برابر با هزار درهم در روزهای دیگر است. در این روز بر برادرانت بخشش کن و در آن هر مومنی را شاد گردان.... به خدا قسم اگر مردم فضیلت واقعی این روز را می دانستند، ملائکه هر روز ده مرتبه با ایشان مصافحه می کردند.

همچنین گذشت که هدف از بیان این مطالب صرفاً نه تثبیت اعتقادات و دفاع از آن (علیرغم ارزشمند بودن آن در جای خود) که عبرت گرفتن و درس گرفتن از این واقعه مهم تاریخی است. چرا که علم و دانش محض و غیر قابل استفاده در زندگی ارزشی ندارد.

رهبری دینی و مرجعیت

حقیقت آن است که اگر ما موفق به فهم مساله جانشینی رسول خدا (ص) و چرایی ضرورت آن گردیم، این

تجربه را بر هر رسالت اصلاح گرایانه‌ای که در خصوص هدایت مردم و کمال بخشی به ایشان فعالیت دارد (همچون رسالت مرجعیت) نیز جاری خواهیم ساخت. رسالت مرجعیت خود دو شکل متفاوت دارد:

شکل اول: مرجعیت فردی

مرجعیتی که تنها به استنباط احکام شرعی بسنده کرده و هیچ اقدام عملی برای حاکمیت شریعت الهی در سطح جامعه و تشویق مردم برای التزام به آن صورت نمی‌دهد. چنین رویکردی، مساله را به مکلف واگذار کرده و جز در حدود امور فردی و آن چه که موجب ابراء ذمه مکلفین (به عنوان افراد مکلف و نه عناصری اجتماعی) ورود پیدا نمی‌کنند.

این شکل از مرجعیت اگر چه کم اهمیت نبوده و تلاش های گسترده و دشواری را برای حفظ فقه اهل بیت (ع) صورت داده است، با این حال از موضوع بحث ما خارج است. چرا که اساساً نقش خود در خصوص امامت و زعامت اجتماعی و سیاسی امت را به کلی از دست داده است.

شکل دوم: مرجعیت اجتماعی

مرجعیت اجتماعی، مرجعیتی است که به سطح نظریه پردازی (صرف قانون گذاری و تشریح) بسنده نکرده بلکه می‌کوشد تا با فراهم سازی تمامی فرصت ها و اتخاذ روش های مختلف، افراد جامعه را به اجرای شریعت در تمامی زوایای زندگی خویش تشویق و دعوت نماید.

مرجعیت در شکل اول آن شبیه مادری است که غذا و دارو را برای کودک مریض خویش آماده می‌کند و الباقی مسائل را به وی واگذار می‌کند. حال وی می‌خواهد دارو و غذای خود را میل کند یا نه، مادر دیگر هیچ گونه دخالتی

می کند و در نتیجه با توجه به قصور ذهنی کودک، به مرگ و نابودی وی منتهی می شود.

برعکس، مرجعیت اجتماعی به مادری شباهت دارد که فراتر از مهیا ساختن غذا، از تمامی مشوق ها برای خوراندن آن به کودک خویش بهره می جوید تا حفظ حیات کودک خود و بازگشت سلامتی به وی را تضمین نماید. روشن است که مرجعیت نوع دوم بیشتر با مردم در ارتباط بوده، تاثیر بیشتری بر ایشان گذارده و تعلق خاطر بیشتری نسبت به ایشان دارد و در نتیجه برای نمایندگی نقش امامان معصوم (ع) سزاوارتر است.

در نتیجه چنین مرجعیتی بیشتر از مرجعیت فردی در معرض طمع دنیا پرستان و دشمنان است. در نتیجه اگر فردی غیر شایسته متصدی این منصب شده و برای دور ساختن افراد شایسته و لایق از این منصب شریف، سقیفه دومی را بر ساخت، تمامی یا برخی از آثار مترتب بر غضب مقام امامت که در قسمت های قبل به آن ها اشاره شد، بر آن مترتب می شود. از همین رو می بایست از تجربه سقیفه عبرت گرفته و با بیداری و احتیاط مانع از تکرار آن تجربه تلخ گردیم.